بسم الله الرحمن الرحیم

طریفه احمد علی نواله مصلیا علی احمد و آله وبعد چنین گوید فقیر
محمد علی بن محمد باقر اصفهانی بهبهانی بلغه الله منتهی الآمال و الامانی
که در این اوان سعادت اقتران مسموع شد که بعضی از فضلاء اصحاب
قائلست بافضلیت سیده زنان عالمیان از دو سید جوانان اهل جنان
و مستند شده بخبری خود نقل کرده از کتاب مستطاب بحار الانوار در ابواب
مناقب اهل بیت اطهار علیهم سلام الملک الجبار بسند موهوم طریق غیر معلوم
از حضرت سلمان که سؤال نمود از اشرف عالم کون و مکان باین مضمون که کیست
بهترین خلقان فرمود که منم و بعد از من علی و بعد علی فاطمه و بعد از فاطمه حسنان
یعنی حسنان احسنان و بعضی از اعاظم اصحاب و افاخم احباب از قاصر در این
باب سؤال نمودند و خواهش تحقیق حق در این مسئله نمودند عرض کردم که تا
حال این حدیث را بهیچ جا ندیده ام و از هیچکس نشنیده ام و بر فرضی که در واقع باشد
ضعیف السند و غیر معتمد و مخالف ادله کلامیه و آیات محکمات قرآنیه
و اجماع و روایات معتبره امامیه خواهد بود و نظر بجمع بین الادله چنانکه
طریفه

طریفه ابنفه فضلاء اجله است از ترجیح و طرح یا توجیه و تاویل باید نمود
و هرچند که تحقیق این مسئله چندان ضرور نبود لکن برای دفع توهم و
رفع تشکیک لازم نمود و از جناب رسالت مآب مرویست که هر کس ساکت
شود از گفتن حق لب او ملعون خواهد بود لهذا عنان بیان بسمت تحقیق آن
در ضمن مقدمه و دو فصل معطوف گردید و من الله الاعانة و التأیید

مقدمه بدانکه حضرت سبحان در اوایل سوره آل عمران فرموده هو الذی
انزل علیک الکتاب تا آخر آیه شریفه و خلاصه مضامین منیفه آن اینست
که حق تعالی آنکسی است که فرستاده است بر تو قرآن که از جمله آن آیات
محکمات که معنی و مراد از آنها صریح یا ظاهر است که شکی و شبهه در آن نیست
و آن آیات ام الکتاب است و آیات دیگر در قرآن هست که متشابهاتند
یعنی معنی و مراد از آنها مشتبه و غیر ظاهر است پس آنکسانیکه در دلهای
ایشان انحرافی از حق و میلی بباطل هست و فی الحقیقه منافقند پیروی مینمایند
متشابهات قرآن را و بهر معنی که خواهند برمیگردانند آنرا و از حضرات ائمه
مرویست که احادیث ما محکمی دارند مثل محکم قرآن و متشابهی دارند مثل متشابه

۱

قرآن و نیز مرویست که قرآن محکم دارد و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص
و عام و مطلق و مقید و همچنین در احادیث این امور هست بعلاوه آنکه در میان
احادیث دروغ موضوع و وارد بر سبیل تقیه بسیار است چه در حدیث
متواتر از اشرف اوائل و اواخر بالفاظ مختلفه متقاربه المعنی مرویست
که فرموده قد کثرت القالة علیّ الا من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار
و خلاصه مضمون بلاغت مشحونش اینکه بسیار شده اند دروغگویان
بر من آگاه باشید که هر کس دروغ بر من عمداً بندد پس باید که جای خود در جهنم
مهیا سازد و نیز مرویست از بعضی از ائمه که فرموده ان لکل رجل
منا رجلاً یکذب علیه یعنی از برای هر یک از ائمه کسی هست که دروغ
می بندد بر او و از اینجاست که فهمیدن مراد از قرآن و حدیث و تصحیح
و ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر و جمع میان آیات و روایات متنافیه
الظاهر کار هر کس نیست بلکه مخصوص است بفاضل مطلع ماهر که اطلاع
داشته باشد بر مدارک مسائل و احکام از قرآن و حدیث و ضرورت
مذهب و دین و اجماع مسلمین یا مؤمنین و ادله متینه عقلیه و براهین کلامیه
قطعیه

قطعیه بعلاوه مقدمات آنها از علم لغت و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان
و علم کلام و اصول فقه و درایه و رجال و اصطلاحات فضلاء و فقها
ابطال پس هرگاه علما ببینند که آیه یا حدیثی مخالف باشد با دلیل قطعی عقلی
یا ضروری مذهب یا دین یا اجماعی مسلمین یا مومنین یا خبری متواتر از معصوم
آن آیه و حدیث را حمل و تاویل بنمایند و دلیل ظنی را معارض قطعی نسازند
مانند آیات و روایات موهمه وجود شریک از برای خدا مثل و فی السماء
اله و فی الارض اله یا جسمیت خدا مثل ید الله فوق ایدیهم و کل شیء
هالک الا وجهه و الرحمن علی العرش استوی و الی ربها ناظرة و انکم
سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر یا بر ظلم و جبر خدا
مثل یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لا یسال عما یفعل یا بر عصیان
و عدم عصمت پیغمبران و حضرت فاطمه و امامان از خطا و سهو و نسیان
مثل و عصی آدم ربه فغوی و ما انسانیه الا الشیطان و لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و احادیث داله بر منازعه حضرت فاطمه
با حضرت امیر در مقدمه کنیز و غیرها و شکوه آنحضرت بحضرت رسالت کردن

و مسلط شدن شیطان در خواب بر حضرت فاطمه و خود را بصورت حضرت
پیغمبر و امیر المؤمنین و حسنین بأو نمودند و همچنین روایات وارده در
فروع دین بر خلاف ضرورت یا اجماع کل مسلمین یا خصوص مؤمنین مثل
روایات آنکه بر وجوب حج در هر سال بر قادرین و اینکه ماه شعبان هرگز
تمام نمیشود و ماه رمضان هرگز کم نمیگردد و اینکه حضرت رسالت در نماز
سهو نمود و در رکعت دویم سلام داد و مقتدی ذی الیدین و شهادت
شیخین و همچنین احادیثی که دلالت می کنند بر اینکه هر کس که همسایه مسجد باشد
و بنماز جماعت حاضر نشود سه روز پیاپی پس بر او است لعنت خدا و ملائکه
و مردمان همه پس اگر زن خواهد باو مدهید و چون بیمار شود بعیادتش
مروید و اگر در بلیه افتد بر دنش میایید آگاه باشید که هیچ نمازی و روزه
و حجی و زکوتی و جهادی از برای او نیست و اگر بمیرد بکفر خواهد مرد
و همچنین احادیث صحیحه معتبره ظاهره در وجوب نماز جماعت در فرائض
یومیه و حضور جماعت و همچنین در وجوب خواندن سوره قل هو الله
و اینکه کسی که بر او بگذرد که در آن قل هو الله نخواند و در آن هفته
بمیرد

بمیرد بر دین ابو لهب مرده باشد و هر کس که سه روز بر او بگذرد که در آن
قل هو الله نخواند چون در آن سه روز بمیرد کافر میرد و چون کسی
مریض شود یا بلیه سختی باو رسد و در آن دو وقت قل هو الله نخواند
از اهل جهنم خواهد بود و از قبیل آنچه مذکور شد آیات بسیار و اخبار
بیشمار هست که فضلا و علما در توجیه آن کوشیده اند و شربت تنگنای
از آن سرچشمه نوشیده بفهم ثاقب و رای صائب زیرا که فهم و تاویل
آنها کار هر بافنده و حلاج نیست و بعضی از اشقیا مانند کرامیه و حشویه
در این میدان همعنان شیطان گشته اند و متشبث بذیول آیات
آیات و روایات متشابه بجهر گردیده اند و قائل بجسمیت خدا و عدم
عصمت انبیا و اوصیا و حلیت تغنید و لواطه خصوصا با اولاد کفار و امثال
اینها شده اند خلاصه چون دو حدیث با هم متعارض شوند و بحسب ظاهر
منافی یکدیگر گردند خواه در اصول دین و اعتقادیات و خواه در
فروع دین و عملیات پس علما مهما امکن در جمع و ترجیح میان آنها میکوشند
و اگر یکی از آنها راجح آید بصحت یا اصحیت سند یا کثرت بحسب عدد یا طرحت

وظهور بحسب دلالت یا موافقت با مشهور میان شیعیان یا مخالفت با مشهور میان
مخالفان در این صورت راجح را ترجیح میدهند و مرجوح را رد و تاویل یا حمل
بر تقیه یا کذب و وهم مینمایند و چون علما باین عمل ترویج دین مبین و دفع
شکوک و شبهات از آن مینمایند و باعث هدایت امت و نجات از ضلالت و غوایت میکردند
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علما را ستوده اند
و ایشان را مدایح بلیغه فرموده اند و حضرت رسالت ایشان را تشبیه با نبیا نموده و در
شان ایشان علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرموده است و در احادیث وارده شده است
که طلب علم فریضه و واجبست بر هر مسلمانی و طلب کنید علم را هر چند که از برای
آن باید بشهر چین روید و عالمی که مردم از علمش منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه شب چهارده است
بر سایر کواکب و در روز قیامت مداد علما را با دماء شهدا وزن کنند و مداد
علما راجح آید و چون کسی راه راستی و علم خوبی تعلیم کسی کند اگر آن در تمام
عالم منتشر شود و همه خلق تا روز قیامت بان عمل کنند مثل ثواب ایشان برای
او ثابت شود بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم کرده و همچنین اگر راه باطلی و عمل

بد

بدی تعلیم دیگری کند و علم راهی است تا بهشت و مونس است در وحشت
و مصاحب در غربت و هم نشین است در صحبت و هم زبانست در خلوت و زینت
احبا و سلاح اعدا و نور چشم و قوت بدن و حیات دلست و فکر در علم برابر است
با صیام و مدارسه آن با قیام و تعلیمش صدقه است و تعلمش حسنه و مذاکره
اش تسبیح و عمل بمقتضایش جهاد اکبر و ملائکه با علما محبت نمایند و برای ایشان
استغفار کنند حتی ماهیان دریا و درندگان صحرا و خواب ایشان عبادتست
و مطالعه علم افضل است از هشتاد سال عبادت و دو رکعت نماز عالم
افضل است از هفتاد رکعت نماز عابد یک ساعت در پیش عالم نشستن بهتر است
از هزار سال عبادت و نظر بروی عالم افضل است از یکسال اعتکاف
در مسجد الحرام و زیارتش افضل است از هفتاد حج و عمره و چون ساعتی
با علما نشیند درجه برایش بلند کنند و خدای تعالی برحمت باو نظر کند
و بهشت را از برای او واجب کرداند و چون کسی بطلب علم رود راهی تا بهشت
برایش کشوده شود و ملائکه بال خود را برای او پهن کنند تا پا بر آن کذارد
و اگر یک ورق از علم کذارد او روز میان او و آتش جهنم حجابی شود و بعدد

هر حرف از آن حق تعالی در بهشت باو شهری عطا فرماید که هفت
مرتبه وسیعتر از تمام دنیا باشد و چون عالمی بمیرد رخنه در دین
پیدا شود که هیچ چیز علاج آن نکند و علما وارثان پیغمبرانند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که دوست میدارم که تازیانها بر سر اصحاب
من زنند تا آنکه مسئله یاد گیرند و عالم شوند و از حضرت امام زین العابدین
مرویست که اگر مردمان فضائل نهانی طلب علم را دانند هر آینه
عنان همت از جانب مراتب بسوی او گردانند اگرچه در راه طلب
خود را بسفک مهج و خوض لجج کشانند بدرستیکه خدای تعالی بسوی دانیال
وحی فرستاد که دشمنترین بندگان بسوی من نادانیست که حق علما را
سبک شمارد و از پیروی ایشان خود را بر کران دارد و دوسترین بندگان
بسوی من پرهیزگاریست که در راه طلب ثواب جزیل ادد و ملازمت دانشوران
و پیروی بردباران نماید و ملکه هموار راه علما پوید و سخنی که گوید
از حکما گوید و حضرت رسالت فرمود که من اکرم عالما فقد اکرمنی و هر کس
گرامی دارد عالمی را بتحقیق که گرامی داشته مرا و مرویست که بهترین امرا
کیست

کیست که پیوسته با علما باشد و بدترین علما کیست که ملازم ملوک و امرا
باشد و کسی که در طلب پرهیزگار نباشد و طلب علم از برای خدا نکند حق تعالی
او را مبتلا سازد بیکی از سه چیز یا در جوانی بمیرد یا در دهات سکنی گزیند
یا خدمت امرا و سلاطین اختیار نماید **فصل اول** در بیان ادله
تفضیل دوستداران اهل جهان بر سیدهٔ زنان عالمیان علیهم افضل
صلوات الملک المنان بدانکه اکابر علمای عظام و افاخم حکمای کفره و اسلام
تصریح نموده اند که بطریق تأمل و تفکر علم بحقایق اشیاء کماهی بهم نرسد
و زیاده بر علم اجمالی از برای کسی حاصل نشود و در این مجال بایراد
مثال بر آن تنبیه می شود که بمشاهده معلوم است که سنگ مقناطیس آهن
میرباید و اگر همه حکما و زیرکان جهان در آن سالها اندیشه کنند و در بحر
تفکر و تدبر فرو روند بر ایشان غیر از این معلوم نشود که مقناطیس را خاصیتی
که در دیگر سنگها نیست و این علمیست اجمالی و از دغدغه و تردد خالی لکن
عقل متحیر است در آنکه آن خاصیت چیست و مناسبت آن خاصیت با آهن چگونه
است و اگر خواهد بفکر خود تا آنکه آن خاصیت و مناسبت را دریابد

وخواطرش بآن مطمئن و آسوده کردد او را ممکن و میسر نکردد و حکما در ادراک حقایق
تفاصیل اشیا با هم مخالفات بسیار نموده اند و هر طایفه انکار فهم و حکم دیگری
کرده اند و از آن معلوم میکردد که علم تفصیلی در اینها منحصر بمعصوم می باشد
لکن معصومان از پیغمبران و امامان که معادن علوم لدنیه و مهابط فتوح
ربانیه اند آنچه کویند بسمع رضا و قبول باید شنید و سر از اطاعت ایشان
نپیچد باید نپیچید بعد از آنکه بطریقی از طرق شرعیه معلوم شود که ایشان امر
فرموده اند و طرق شرعیه و ادله اصلیه و فرعیه کتابست و سنت و فرموده
و اجماع خصوص مذهب امامیه با امت و ادله عقلیه کلامیه در اول
مخلوقات سه روایت رسیده است یکی آنکه قلم است دویم آنکه عقلست
سیم نور حضرت رسالت پناه است و علما در جمع میان اینها فرموده اند
که اول مخلوقها آن قلم است که بحکم حق تعالی قدر را نوشت و اول عقلها
آن عقل است که حق تعالی او را امر فرمود باقبال و ادبار و اطاعت نمود
پس او را مخصوص باعزاز و اکرام فرمود و اول نورها نور محمدیست
و حکما و علما اولین کویند که مراد از هر سه یکی است و مراد از عقل در اینجا

جوهریست

جوهریست لا مکانی مجرد از ماده جسمانی که خلعت وجود از حضرت معبود
اوّلا باو رسید و بواسطه وی بدیکران و از این جهت که ذات خود و
مبدا خود را تعقل کند او را عقل کویند و از آن جهت که نقوش علوم
در سایر مصنوعات بتوسط اوست او را قلم کویند و از آن جهت که کمالات
حضرت رسالت پرتو آن جوهر است او را نور محمدی کویند چون اینها را
دانستی پس بدانکه بنابر اجماع شیعیان و اخبار مستفیضه ایشان حضرت
پیغمبر آخر الزمان افضل است از ما سوی الله حتی از فرشتگان مقربان
و جمیع پیغمبران و بعد از آنحضرت افضل از همه است امیر مؤمنان و بعد از
آنحضرت ائمه افضلند از همه و اما آنحضرت فاطمه چنانکه منطوق بسیاری
از اخبار است افضل است از جمیع زنان عالمیان از پیشینیان و پسینیان
و اجماع شیعه نیز واقع است بر آن و در تفضیل آنحضرت بر انبیا و مرسلین
و اوصیا سابقین خلاف است و بعضی قایلند بآن لکن خلاف مشهور است
و دلیل بر افضلیت حسنین بلکه سایر ائمه از ائمه معصومه از ادله عقلیه
و نقلیه چند چیز است اول اشرفیت جنس مرد است از جنس زن چنانکه معلوم

خواهد شد از آیات و روایات و هو را بآیات ثانیه ما از جهت شرافت ذکور
بر اناث اسامی جناب اقدس الهی را مذکر میخوانند و ضمیر مذکر بآنها عاید میسازند
و شرافت بنی نوع انسان و امتیاز و افتخار ایشان بر سایر انواع حیوان
بعقل است مرویست که افضل عطایا و اشرف مواهب الهی عقل است و اگر
عقل نبودی دین تمام نشدی و از اوامر و نواهی شرایع که مدار ثواب
و عقاب و فضائل و کمالات است ارتفاع درجات در جنات و قرب کرامات
و رضوان خداوند رحمان و نجات از درکات شقاوت و نیران متحقق
نگشتی جبرئیل امین برسالت رب العالمین نزد حضرت آدم علیه السلام
عقل و حیا و دین را آورده گفت هر کدام را خواهی اختیار کن آدم علیه السلام
عقل را اختیار کرد پس جبرئیل بدین و حیا گفت شما براه خود بروید گفتند
خدا ما را رخصت مفارقت عقل نداده هر جا عقل باشد ما ملازم او باشیم
تا صحر گوید هر کس که عقلش منتظر است مرتبه اش رفیع تر است چون یک
عمل را مانند نماز و روزه و زکوة و حج و صدقات و غیر آنها را چند کس کنند
با آنکه عمل یکی است فضل و ثواب آنها بقدر تفاوت عقول متفاوت میگردد
مرویست

مرویست که عابدی مدتها در جزیره عبادت میکرد و فرشته را بر او نظر
افتاد از کثرت عبادت او تعجب نموده از جناب رب الارباب درخواست
کرد قدر منزلت و ثواب او را ببیند چون باو نمودند در برابر آن عبادت
در نظرش کم بود پس خطاب مستطاب رسید که نزول نموده عقلش را
امتحان نماید پس آن ملک نزد او رفته با او صحبت آغاز کرده گفت خوش
جای و خوش علف زاری داری عابد گفت بلی کاش حماری الاهی
بودی تا در این جزیره چریدی و آب و علف بدین لطافت ضایع نگردیدی
ملک چون این مکالمه را دید برگردید پس حق تعالی باو وحی فرمود که او را
بقدر عقلش ثواب داده ایم و کسی را در خدمت امام علیه السلام بکثرت عبادت
مدح کردند حضرت فرمود عقلش چون است گفتند اندکی نیست فرمود
از آن عبادت او را بیش از اندک بهره نیست از حضرت امام علیه السلام پرسیدند
که عقل کدام است فرمود مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ یعنی
عقل آنست که در امور دین امین و در کار عقبی بینا باشد و بان اکتساب
جنان و اجتناب از نیران حاصل شود پس بحضرت گفتند که آنچه در معویه بود

چه بود فرموده تلك النكراء تلك الشيطنة یعنی آنچه در معویه بود مکر و
شیطنت بود و از اینجا است که حق تعالی در قرآن با وجود آنکه مکر و حیله
شیطان را ضعیف شمرده و ان کید الشیطان کان ضعیفا فرموده کید و مکر
زنان را عظیم و بزرگ شمرده و بقول خود ان کیدکن عظیم اشاره
بآن فرموده و مع ذلك حضرت رسالت و ائمه علیهم السلام زنان را ناقص
العقل شمرده اند و از حضرت رسول در باب ایشان منقول است که زنان
ناقصات العقل والدین و در باب نقص دین ایشان فرموده اند که مدتی حیض
می بینند و بآن سبب نماز که اشرف طاعات و اعظم عبادات است و ستون دین است
ترك مینمایند و حق تعالی در آیه دویم از عشر چهارم از سورة النساء فرموده
الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و مرحوم آخوند
ملا محسن کاشی رحمه الله در تفسیر صافی در تفسیر این باین مضمون فرموده که
مردان مسلطند بر زنان مانند تسلط امرا بر رعایا بسبب تفضیل دادن خدا
مردانرا بر زنان از جهت کمال عقل و حسن تدبیر زندگی و زیادتی قوت در کارها
خیر و طاعات الهی مردان و از کتاب علل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

روایت

روایت نموده که از آنحضرت پرسیدند که مردان بر زنان چه فضیلت دارند
حضرت فرمود مانند فضیلت آب بر زمین پس آب زنده میسازد زمین را و بمردان
زنده می شوند زنان و اگر نبودند مردان مخلوق نمیشدند زنان بعد از آن
حضرت این آیه شریفه را خواند بعد از آن فرمود که آیا نمی بینی زنان را
که حائض میشوند و بسبب نجاست نمیتوانند که خدا را عبادت نمایند و بمردان
چیزی از حیض نمیرسد تمام شد کلام آخوند و نیز حق تعالی در آل عمران در مقدمه
حضرت مریم فرموده است ولیس الذکر کالانثی یعنی نیست مرد مثل زن
و بسبب نقص عقل زنان شارع سن بلوغ ایشانرا کمتر از سن بلوغ مردان قرار
داده که لجامی بر دهن ایشان زند که بسبب نقص عقل فسادی از آنها
بعمل نیاید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود عقل
چهل معلم مثل عقل یك جولا هست و عقل چهل جولا مثل عقل یك زنست و زنرا
عقل نیست و نیز از آنحضرت که فرمود مشورت مکنید با جولاهان و نیز با معلمان
زیرا که حق تعالی سلب کرده است از ایشان عقل را و از حضرت رسالت مآب
در اینباب منقولست که فرمود شاوروهن و خالفوهن یعنی با زنان مشورت

کنید و انچه را کویند مخالفت نمایند و ظاهر اهراد انستکه از نهایت قلت عقل
زن کویا عقل ندارد بر سبیل مبالغه و الا عقل تکلیفی دارد و داخل است
در مکلفین باجماع مسلمین بلکه بضرورت ادیان ملیین و همچنین جولاهگان
و معلمین و ممکنست حمل حدیث مذمت معلمین بر انکه مراد بانها معلمانی
بوده اند که در عهد بنی امیه و خلفا جور احادیث موضوعه در مذمت
و سب و لعن امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و شیعیان تعلیم اطفال و جهال
مینموده اند و اما حدیث لعن حائك یعنی جولاه چنانکه روایت شده است که
حضرت بر سر منبر حائك را لعن کرد پس ممکنست حمل ان بر حائك بمعنی بافنده
دروغ بر خدا و رسول چنانکه در حدیث صحیح تصریح بهمین تاویل شده است
و اما اشعاری که در این مضمار از حضرت امیر روایت شده است که فرموده
است لعن الحائك فی سبع خصال فعلوها بِشَكَكٍ وَمَلَكٍ وَمَكوكٍ طرحوها
وَبَكَرٍ كَرَّ فرهاء هوّ نسجوها وبرجلينِ تنوّتق ودَبَاهِ حركوها سرقوا
قِدَ شُعَبٍ وجرينا اكلوها قتلوا ناقة صالحٍ ثم جاؤا اقسموها ومنادى
رسولٍ سرقوها حرقوها ولسبعون نبيًّا كلهم قد لعنوها پس سند این
اشعار بنظر نرسیده و صحتش معلوم نکردیده اما مذمت انها بنفرین حضرت
مریم علیها السلام پس روایت رسیده است و انجهت قلت عقل زنان حضرت
سبحان در قران بتعبیر از مردان بلفظ من که حقیقت است در ذوی العقول
فرموده و زنان و مملوکان را غالبا بلفظ ما که حقیقت است در غیر ذوی
العقول مذکور نموده و از انجا نکته در زیاد شدن کلمه من النساء در ایه
شریفه لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ بخاطر قاصر رسیده کرد در کتاب
مغامع الفضل و خوان الاخوان مذکور کردیده و از رهکذر فضیلت و
رجحان عقل جنس مرد بر عقل جنس زن در امثال عرب واقع شده که الرجل خير من
المرءة یعنی جنس مرد بهتر است از جنس زن مانند بهتر بودن کندم و طلا از جو
و نقره مثلا و باین سبب هیچ زنی پیغمبر و امام نشده است و زن در نماز
جماعت امامت مرد نمیتواند کرد و مرد امامت زن میتواند کرد بلا خلاف
و همچنین زن قاضی نمیتواند شد و حکم نمیتواند کرد نه از برای زن و نه از برای
مرد و دیگری بفتوای او عمل نمیتواند کرد باجماع شیعیان و در بسیاری
از مواضع شهادت زن مردود است بالمره و در جای که شهادتش مقبول

درین تقدیر بر صحت [illegible]

می شود شهادت دو زن بجای شهادت یک مرد محسوب میگردد و در اینکه گفتیم
خلافی نیست میان مسلمانان و بنا بر تفضیل جنس بر جنس هرگاه فردی از
افراد جنس فاضل مستجمع جمیع صفات کمالیه معتبره در آن جنس باشد و همچنین فردی
از افراد جنس مفضول نیز مستجمع جمیع صفات کمالیه معتبره در آن جنس باشد
فرد جنس فاضل افضل از فرد جنس مفضول خواهد بود مانند گندم خوب
با جو خوب چنانکه ظاهر است و از آنچه گفتیم میرسد تفضیل حضرت عیسی علیه السلام
بر مادرش مریم صدیقه علیهما السلام و همچنین تفضیل حسنین علیهما السلام
بر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نظر با فضیلت جنسیه و فضیلت مردی
بر زنی که هر دو مستجمع جمیع صفات فضائل ممکنه در جنس خود باشند مانند
شرافت حسبیه و نسبیه و علم و عصمت خصوصا هرگاه مرد پیغمبر باشد یا امام
و زن رعیت و امت او باشد بلا خلاف بین الاعلام بعلاوه اخبار بسیار
و آثار بیشمار که در این مضمار از حضرت رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام
سلام الملک الغفار رسیده و احدی از علما پیرامون رد و تاویل آن نگردیده
دلیل دیگر حدیثی است که خال مفضال آخوند ملا باقر مجلسی قدس سره القدسی

در کتاب

در کتاب جلاء العیون که بعد از کتاب بحار الانوار و حیات القلوب تصنیف
فرموده در فصل سیم از باب دویم که در احوال حضرت فاطمه علیها السلام نوشته است
و همچنین در فصل دویم از باب چهارم که در احوال حضرت امام حسن علیه السلام
نوشته است روایت کرده است بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
بهترند از جمیع اهل زمین بعد از من و بعد از پدر و مادر ایشان بهترین
زنان اهل زمین است و شکی نیست که فاطمه داخل اهل زمین است و مراد
بعدیت بعدیت رتبه است نه زمانیه والا لازم می آید عدم دلالت
حدیث مذکور بر فضیلت حسنین و در زمان حضرت پیغمبر و حضرت
امیر بر سابقین از انبیا و اوصیا و حال آنکه حضرت رسالت و ایشان
و سایر ائمه قبل از ولادت در عالم نورانیت اشرف کائنات بوده
اند چنانکه احادیث بسیار که از آن جمله است حدیث علت سجود ملائکه
آدم را بر آن شاهد و حدیث لولاک لما خلقت الافلاک از آن جمله است
و تغیر تعبیر بلکه جمیع اهل زمین دیگر حضرت فاطمه و تخصیص بزنان در باب

ائمه معصومه مؤیدات قوی‌ای از برای مرام پس تامل کن در این مقام و دیگر
حدیثی است که در فصل مزبور روایت کرده است از ابن بابویه و دیگران
بسندهای معتبر که حضرت رسول صلعم وصیت فرمود که یا علی بدرستیکه حق تعالی
علم کاملش احاطه کرد باحوال خلق و مرا برگزید بر مردان عالمیان پس ثانیا اختیار
کرد بعد از من بر مردان عالمیان پس اختیار کرد امامان از فرزندان
تو را بر مردان عالمیان بعد از من و بعد از تو پس برگزید فاطمه را بر جمیع زنان
عالمیان و این حدیث اظهر است در دلالت بر آنکه مراد ببعدیت بعدیت
رتبه است نه زمانیه زیرا که حضرت فاطمه بعد از حسنین و ائمه نبود و ظاهر است
که مراد حضرت از مردان عالمیان جمیع عالمیان است از زنان و مردان و جمیع
اصناف موجودات بر سبیل تغلیب اشرف چنانکه قاعده عربیت لکن اکثر
اهل سنه ملائکه را اشرف میدانند از پیغمبران پس ملائکه داخل نخواهند بود
بر زعم ایشان و اما رجحان بر زنان پس دلالت ندارد بر رجحان بر مردان
مگر بدلیلی از خارج از اجماع یا حدیث یا قرآن و آن ثابت و مسلم نیست مگر
بغیر ائمه و انبیا و اوصیاء سابقین که ائمه معصومه افضل است از ایشان بالاجماع و لهذا
امامیه

امامیه زیرا که اهل سنت خلفاء ثلثه بلکه مجموع عشره مبشره و عایشه و مریم را
افضل از اوصیا اند و شاید افضل باشند از انبیا و اوصیا سابقین بدلیل حدیث
کفایت که مذکور خواهد شد چنانکه بعضی بان قائل شده اند هرچند که محل
تامل است و ثابت نیست نسبت بهم و دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در
کتاب علل روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که حضرت رسول ص
فرمود که خلق نکرده است حق تعالی خلقی بهتر و افضل و اکرم بر خدا از من
حضرت امیر فرمود که پس گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل حضرت فرمود
ای علی بدرستیکه حق تعالی تفضیل داده است انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین
و تفضیل داده مرا بر جمیع انبیاء مرسلین و فضل بعد از من برای تو است یا علی
و از برای ائمه است بعد از تو تا آنجا که بعد از دیدن انوار دوازده امام
در عرش حضرت فرمود که پس ندائی رسید که اینها اولیای من و احباء من و اصفیاء
من و حجتهای منند بعد از تو بر خلق من و اینها اوصیاء تو و خلفاء تو و بهترین
خلق منند بعد از تو و دیگر حدیثی است که حسن بن محمد دیلمی در کتاب ارشاد
القلوب روایت کرده است از سلمان فارسی از حضرت رسالت و آن طولی

١١ زاده دو وزان مذکور است که حق تعالی فرمود پس بنمایید که گرامی‌ترین خلق
بر من و محبوب‌ترین ایشان بسوی من و افضل ایشان نزد من محمد است و برادرش
علی بعد از او و ائمه که اوصیا اند و دیگر حدیثی است مروی بسند قوی از محمد
بن مسلم ثقفی از حضرت صادق ع فرمود ائمه بمنزله رسول خدا اند مگر آنکه
پیغمبر نیستند و حلال نیست از برای ایشان آنقدر که حلال بود از برای
پیغمبر از زنان و اما در غیر اینها پس ایشان بمنزله پیغمبرند و دیگر حدیثی مروی
از حضرت امام محمد تقی ع که حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر گرفت دست
ابوبکر را و پیغمبر را باو نمود پس حضرت پیغمبر باو فرمود ای ابوبکر ایمان بیاور
بعلی و بر یازده فرزند او پس بدرستیکه ایشان مثل منند در همه چیز الا
در پیغمبری و حضرت پیغمبر افضل بود از همه کس حتی از حضرت فاطمه در حال
حیاتش اجماعا و بعموم مثلیت و منزلت ائمه نیز افضل خواهند بود از همه کس
حتی از حضرت فاطمه در حال حیاتش و دیگر حدیثی است طولانی که مرویست
بسند صحیح از ابان از سلیم بن قیس و در آخرش مذکور است از حضرت
رسالت پناه که فرمود که شاهدان بر خلق که خدا برگزیده است ایشان را

سیزده

سیزده نفر اند منم و برادرم علی و یازده فرزند او از اولاد من و دیگر حدیثی است
که شیخ صدوق در کتاب اکمال و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده اند
از حضرت صادق ع که حضرت رسول فرمود بدرستیکه حق تعالی اختیار کرد
از مردمان پیغمبران را و از پیغمبران مرسلین را و از مرسلین مرا و از من علی را
و از علی حسن و حسین را و از حسین اوصیا را که نهم ایشان قائم ایشان است و دیگر
احادیث بسیار است که مرویست بعنوان اصح تواتر از طریق شیعه و اهل سنت
که حضرت رسول در شأن حسنین فرمود که ایشان سید جوانان اهل بهشتند
و در بعضی از آن روایات مذکور است که یعنی از اولین و آخرین و در بسیاری
از آنها است که پدر ایشان بهتر است از ایشان و وجه دلالت حدیث مذکور
آنستکه سیادت بمعنی بزرگی و بهتری است چنانکه از استثناء حضرت امیر مفهوم
می‌شود و بدلیل استثناء عمومش شامل حضرت فاطمه میگردد و بعلاوه عموم لفظ
جوانان که آن شامل زنان نیز هست بعنوان تغلیب چنانکه فی علم عربیت
و الا لازم می‌آید که حسنین افضل از زنان نباشند و آن باطلست اجماعا
و شکی نیست که فاطمه داخل جوانان اهل بهشت است و خروج حضرت امیر

و پیغمبر باجماع و اخبار و از این حدیث افضلیت حسنین بر سائر ائمه معصومین
ظاهر می شود و در کتاب صافی در تفسیر سوره آل عمران در مقدمه حضرت یحیی ع
و همچنین در تفسیر آیه مباهله از تفسیر امام علیه السلام روایت طولانی نقل کرده است
باین مضمون که ملحق نساخت حق تعالی هیچ طفلی را بمردان کامل العقول مگر
چهار طفل را عیسی و یحیی و حسن و حسین علیهم السلام و بعد از نقل قصه ایشان
چنین فرمود که فذلک قول رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحسن والحسین علیهما السلام
انهما سیدا شباب اهل الجنة الا ما کان من ابنی الخالة عیسی و یحیی علیهما السلم
یعنی پس اینست مصداق قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شان حسنین
که ایشان دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشتند مگر آنچه بوده است از دو پسر خاله
عیسی و یحیی علیهما السلم و این از جمله احادیث مشکله است و عبارات مغلقه است
و بخاطر فاتر قاصر در حل آن چنین میرسد که منظور از آن اظهار کمال مبالغه
در افضلیت حسنین از همه کس و عدم استثناء احدی از موجودین سوای جد
و پدران دو حضرت باشد و خارج و استثناء مذکور بر سبیل انقطاع است مانند
زید افضل الناس الا شریک الباری یعنی زید بهتر است از همه مردم مگر از شریک
خدا

خدا یعنی حسنین بهترند از همه اهل بهشت مگر از دو معدوم که فرزندان
عیسی و یحیی باشند زیرا که از یحیی و عیسی مطلقا اولادی بهم نرسید پس
هیچ موجودی نیست که حسنین بهتر نباشند از ایشان و معلوم است دلالت
کلام بر نهایت مبالغه در مرام و از قبیل اینست که نیز بخاطر قاصر رسید
در حل اشکال وارد بر حدیث تفضیل حضرت فاطمه بر جمیع زنان مگر آنچه
زائیده مریم علیه السلام چنانکه مذکور خواهد شد و این دو حل از خواص فهم
این قاصر است در این رساله و نظر بفهم خودم بهتر است از حلهای دیگران
والحمد لله و اما روایتی که در کشف الغمه از ابی حذیفه نقل کرده است از حضرت رسول ص
که فرمود باین مضمون که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند مگر آنچه بود
از برای مریم دختر عمران پس ماول یا محمول بر تقیه است زیرا که حسنین
افضلند از حضرت مریم باجماع شیعیان و اخبار مستفیضه ایشان با وجود
آنکه حدیث مذکور ضعیف السند نیز هست و دیگر حدیثی است که در جلاء
العیون در فصل دویم از باب اول روایت کرده است از حضرت صادق ع
که گفت حق تعالی ای محمد بدرستیکه من خلق کردم نور او علی را نوری

۱۴

یعنی روحی بدون بدن پیش از انکه خلق کنم آسمانها و زمین و عرش و دریاها
پس پیوسته تهلیل و تمجید می کنند و مرا بیکانگی و عظمت یاد میکردید
پس جمع کردم هر دو روح شما را و گردانیدم هر دو را یکی پس آن روح تمجید
و تقدیس و تهلیل میکرد مرا بعد از آن قسمت کردم آن یکی را بدو حصه و
قسمت کردم آن دو حصه را نیز بدو حصه کردید چهار حصه محمد یکی و علی
یکی و حسن و حسین دو تا بعد از آن خدا خلق کرد فاطمه را از نوری که ابتدا
تا آن آفرید روحی بدون بدن پس آن نور در ما اهل بیت ساری و جاری
شد قاصر گوید که شکی نیست که نور پیغمبر که حضرت امیر و حسنین از آن
بهم رسیده اشرف است از نوری که حضرت فاطمه از آن مخلوق شده و
شاید خلقت فاطمه از نور دیگر از جهت این باشد که دور تر شود از
شباهت بطریقه مجوس که محارم خود را بنکاح میکنند مانند
مادر و خواهر و دختر و سایر محارم دیگر و اهل سنه در نکاح اولاد
صلبی آدم ع نیز باین طریقه قائل شده و احادیث شیعه در رد ایشان
وارد شده است متضمن اینکه حق تعالی حوریه و جنیه فرستاد که بدو نفر

اولاد

اولاد آدم که قابیل و شیث باشد تزویج و سایر اولاد او بدون تزویج و نسل
فوت شدند و مؤید حدیث مذکور است که در باب چهارم که در احوال حضرت
امام حسن ع نوشته است چنین فرموده است که ایضاً از جابر جعفی روایت
کرده است که کسی پیش از حسن و حسین باین دو نام بزرگوار مسمی نگردیده بود
و این از معجزات ایشان است چنانکه کسی باسم محمد و علی مسمی نشده
بود و حق تعالی در قصه یحیی میفرماید که ما پیش از او از برای او همنامی
قرار نداده ایم قاصر گوید مؤید این فضیلت است که در فضائل حضرت
امیر علیه السلام نوشته اند که آنحضرت در اندرون کعبه متولد شد
و حال آنکه مادرش بیرون کعبه بود و حضرت مریم با وجود آنکه در اندرون
بیت المقدس بود چون وقت ولادتش رسید ملائکه باو گفتند که بیرون رو
که اینجا خانه عبادتست نه جای ولادت و نیز مؤید حدیث نور مذکور است
حدیث طینت چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که حضرت
رسالت فرمود هر کس خواهد زندگی کند مانند زندگی پیغمبران و بمیرد
مردن شهیدان و ساکن شود در بهشت خداوند رحمن پس دوست دارد

علی را دوست دارد دوستان او را و اقتدا کند بامامان بعد از او زیرا
که ایشان دوستان منند که از طینت من خلق شده اند و شکی نیست که طینت
پیغمبر افضل است از سائر طینتها و شیخ صدوق در کتاب اکمال و عیون
روایت کرده است از حضرت صادق ع که سؤال شد حضرت امیر از معنی
قول پیغمبر که من بجا گذارده ام میان شما ثقلین را کتاب خدا و عترتم را
که کیانند عترت حضرت فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین
که نهمین قائم ایشان است و حدیث دیگر از جابر بهمین مضمون روایت کرده است
و دیگر حدیثی است مروی در جلاء العیون بسند معتبر از حضرت صادق ع
که چون حقتعالی ارواح را آفرید پس کرد ایشان را در نزد خود پس با ایشان
خطاب نمود که کیست پروردگار شما پس اول کسیکه سخن گفت رسول خدا
و امیر المؤمنین و امامان فرزندان ایشان بودند گفتند توئی پروردگار
ما تا آخر حدیث و سبقت باقرار دلیل با فضلیت است بدلیل آنچه روایت
کرده است نیز از آنحضرت که از حضرت رسول پرسیدند که بچه سبب پیشی گرفتی
بر سایر پیغمبران و از همه افضل شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث گردیدی

فرمود

فرمود که زیرا که من اول کسی بودم که اقرار کردم به پروردگار و اول کسیکه
جواب گفت در روزیکه حقتعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را بر
خود و گفت الست بربکم همه گفتند بلی پس من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم
پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار کردن بخدا و از حضرت امام زین العابدین
مرویست که حقتعالی محمد و علی و یازده امام از ذریه ایشان را از نور عظمت
خود آفرید پیش از آنکه احدی را از خلق بیافریند و دیگر ادله وجوب
ادله امامت و وجوب طاعت از حیثیت امامت و اشتراط افضلیت امام از
سائر امت بر ادله و براهین عقلیه و نقلیه از آیات و روایات و اجماع
امامیه بلکه اجماع اکثر فرق اسلامیه در تعریف امامت چنین گفته اند
که الامام ریاسة عامة علی جمیع المکلفین فی جمیع امور الدنیا و الدین
یعنی امامت ریاست و بزرگیست بر جمیع مکلفین یعنی هر بالغ عاقلی در جمیع امور
دینیه و دنیویه بنیابت حضرت پیغمبر و باین معنی ریاست امامت بالاترست
از ریاست و بزرگی نبوت زیرا که در معنی نبوت عموم معتبر نیست بلکه می تواند
شد که کسی پیغمبر باشد بر بعضی از مکلفین چنانکه بعضی از پیغمبران مبعوث

بودند بر بنی اسرائیل و بس و بعضی بر قبیله و بعضی بر اهل محله و بعضی
بر اهل بیت خود و بعضی بر نفس خود تنهای و از اینجاست که حضرت صادق
فرموده است که ناجی بدتر است از یهودی زیرا که یهودی منع کرده است
لطف نبوت را و حال آنکه آن خاص است و ناجی منع کرده است لطف امامت را
و حال آنکه آن عام است یعنی منع کردن لطف و رسیدن فیض کلی بجمیع انام
بدتر است از منع لطف خاص ببعضی و اجماع امامیه واقع است بر آنکه امام
دوازده نفرند و اخبار متواتر ایشان با اخبار بسیار از طریق مخالفان بر آن
دلالت دارد و حضرت فاطمه خارج است از ائمه و داخل مکلفین و از امت
خاتم النبیین است و حسنین داخل ائمه اند و از حیثیت امامت مفترض الطاعه
اند بر جمیع امت و هیچکس در تعریف امامت والدین و ولد را بیرون نکرده
و استثنا ننموده مانند تعریف نبوت پس حضرت فاطمه هرگاه بعد از حضرت امیر
باقی بود در زمان حسنین می بود اطاعت حسنین مانند اطاعت پیغمبر و حضرت
امیر بر او واجب بود چنانکه اطاعت سائر ائمه بر مادرشان و همچنین اطاعت
حضرت عیسی بر مریم واجب بود و از این جهت حق تعالی حضرت مریم را بر زنان
عالمین

عالمیان برگزید و در رسالت حضرت عیسی او را مستثنی نکرده و همچنین حضرت
رسالت حضرت فاطمه را سیده زنان عالمیان فرموده و در نص بر امامت
حضرت امیر و حسنین او را بیرون نکرده و استثنا ننموده و در کتاب صافی
در تفسیر انما ولیکم الله و رسوله در عشر ششم از مائه از کتاب کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که این آیه نازل شد در شان علی بن
ابی طالب و حسن و حسین و نیز از آنحضرت روایت کرده است که سوال شد
از آنحضرت از آنچه بنا شده است بر آن ستونهای اسلام که هرگاه کسی
بآن عمل کند عملش پاکیزه شود و ضرر باو نرساند ندانستن چیزهای دیگر
حضرت فرمود آن چیزها شهادتست بیگانگی خدا و رسالت محمد رسول خدا
و اقرار بآنچه محمد از جانب خدا آورده است و حق زکوة که در اموال
قرار داده است و ولایت و وجوب محبت که خدا بآن امر فرموده است
که آن طاعت آل محمد است پس بدرستیکه رسول خدا فرمود مَن مات و لم
یَعرِف امامَ زمانِهِ ماتَ میتةً جاهلیةً یعنی هرکس بمیرد و نشناخته باشد و امام زمان خود را
بر کفر جاهلیت مرده باشد حق تعالی فرموده اَطیعوا اللهَ و اَطیعوا الرَّسولَ

و اولی الامر منکم پس آن علی بود و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از
او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و همچنین می باشد امر اطاعت زیرا
که زمین درست نمی شود مگر با امام و از کتاب اکمال الدین روایت کرده است
از جابر انصاری که گفت که چون نازل شد این آیه گفتم یا رسول الله شناختیم خدا
و پیغمبر را پس کیانند اولی الامر که حقتعالی قرین ساخته است طاعت ایشان را
با طاعت تو حضرت فرمود ایشان خلفای منند ای جابر و امامان مسلمانانند
بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است بعد از او حسن و بعد از او حسین
و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که در توریة معروف است
بباقر و زود است که خواهی یافت ای جابر پس هرگاه او را خواهی یافت سلام مرا باو
برسان بعد از او صادق جعفر بن محمد است و بعد از او موسی بن جعفر و
بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از
او حسن بن علی و بعد از او همنام و هم کنیه من است حجت خدا در زمینش و بقیه
خدا در میان بندگان پسر حسن بن علی تا آخر حدیث و احادیث در این باب
زیاده است از شمار و از جمله شروط و خواص امام مانند شروط و خواص
نبوت

نبوت که امام و پیغمبر افضل از امت و رعیت باشند در جمیع صفات
کمالات و فضایل علمیه و عملیه و شکی نیست که غیر پیغمبر و امام داخل رعیت
و امتند و حضرت فاطمه نه پیغمبر است و نه امام پس داخل رعیت و امتست
و چون اینها معلوم شد بدانکه از اخبار و آثار مستفاد می شود که هر یک
از پیغمبر و امام بر دو قسم است یکی ناطق و یکی صامت و حق تعالی در
سوره حج فرموده است وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ یعنی و چاهی بیکار
که از آب آن کسی منتفع نمیشود و قصری و بارگاهی بلند شیخ صدوق
در کتاب اکمال و کتاب معانی روایت کرده است از حضرت کاظم ع که بئر معطله
امام صامت و قصر مشید امام ناطق و شیخ طبرسی در مجمع در تفسیر بئر
معطله از تفسیر اهل بیت ع روایت کرده است باین مضمون که چه بسیار است
عالمی که باو رجوع نمیشود و کسی از علم او منتفع نمیگردد و مراد به پیغمبر و امام ناطق
که مامور است بدعوت و ارشاد و هدایت امت و رعیت و گویا است باوامر
و نواهی و تکلیفات شرعیه متعلقه باو و براو لازم است قیام بآنها مانند
اکثر پیغمبران و در ایامی که مامور بودند بدعوت و همچنین حضرت امیر بعد از رسالت

۱۷

هر امامی لاحق بعد از فوت امام سابق و مراد به پیغمبر صامت پیغمبریست
غیر مامور بدعوت بر طائفه در عهد پیغمبر مامور بدعوت بر آن طایفه
مانند هرون در زمان موسی و عیسی و زکریا و یحیی در حیات همدیگر
چنانچه در صافی در تفسیر سورهٔ مریم روایت کرده است که از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام سؤال شد که آیا حضرت عیسی بن مریم هنگامی که در گهواره
حرف زد حجت خدا بود بر اهل زمانش فرمود که عیسی در آن وقت پیغمبر
و حجت بود لکن مرسل نبود یعنی مامور نبود بدعوت آیا نمیشنوی کلام عیسی را
که در آن وقت گفت که من بندهٔ خدایم که به من داده است کتاب را یعنی انجیل
و پیغمبر کرده است مرا بخدمت حضرت عرض شد که پس در آن روز
عیسی حجت بود بر زکریا در حال تکلم در گهواره فرمود که در آن حال آیت
و علامتی بود از برای مردمان و رحمتی بود از جانب خدا از جانب خدا
از برای مریم که از جانب او حرف زد و پیغمبر حجت بود بر هر کس که حرف خود را
باو شنوانید در آن حال بعد از آن ساکت شد و حرف نزد تا دو سال
و حضرت زکریا بعد از سکوت عیسی تا دو سال حجت خدا بود پس زکریا

فوت

فوت شد و میراث نبوت و حکمت و توریة او به پسرش یحیی رسید در حالی
که طفل صغیر بود آیا نمیشنوی قول خدا را که فرموده است ای یحیی بگیر کتاب را
بقوه و دادیم باو حکم نبوت را در حالت طفولیت و چون عیسی هفت ساله
شد اظهار نبوت و رسالت نمود در وقتی که حق تعالی بسوی او وحی فرمود
پس عیسی در آن وقت حجت شد بر یحیی و جمیع مردم تا آخر حدیث و مراد بامام
صامت امامی است که مامور نیست بدعوت و قیام بامور امامت مانند
حضرت امیر در ایام حضرت رسول و همچنین حضرت حسنین در ایام پدر
و حضرت امام حسین در ایام برادر و سائر ائمه در عصر پدران خود
که بر ایشان در آن اوقات واجب نبود اظهار امامت و اجرای احکام شریعت
هر چند که جایز بود باذن پیغمبر و امام اکبر چنانکه حضرت رسالت گاهی
جواب سائل را بحضرت امیر حواله مینمود و آنحضرت جواب میفرمود چنانکه از
اخبار بسیار مستفاد میگردد از آن جمله است آنچه روایت کرده است
ابن بابویه ره از حضرت امام حسین علیه السلام که یهودی بخدمت
حضرت رسالت آمد و از معنی حروف هجا سؤال نمود و حضرت جواب او را

بحضرت امیر حواله فرمود وان حضرت در حضور آنحضرت جواب داد و
همچنین حضرت امام حسن بامر حضرت امیر جواب سائل داد و بانچه گفتیم
اشاره فرموده است حضرت رسول چنانکه ابن بابویه روایت کرده است
بسند معتبر از حضرت امیر که چون هنگام وفات حضرت رسالت رسید مرا
طلبید و فرمود یا علی تو وصی و خلیفه منی بر اهل و امت من در حیات من
و بعد از وفات من و در حدیث وارد در شان نزول ایه انذر عشیرتک که
در سوره حجر است مذکور است که کفار با بوطالب گفتند اطع ابنک فقد امره
علیک یعنی اطاعت کن پسر خود علی را که بر تو امیر شد و حضرت پیغمبر انکار ننمود
بلکه تقریر و قبول فرمود فهم کفار را چنانکه بعضی از متاخرین و فضلای
شیعه تصریح باین نموده است و همچنین در حدیث مشهور میان خاصه و عامه
که حضرت رسول در شان حسنین فرمود ابنای هذان امامان قاما او
قعدا یعنی این دو پسر من امامند خواه قائم باشند بامامت و خواه نباشند
و در جلاء العیون در فصل ششم از باب چهارم روایت کرده است که در مجلسی
که حضرت امام حسن حاضر بود حضرت امام حسین سخن می گفت و در مجلسی که
حضرت

که حضرت امام حسین حاضر بود محمد بن حنفیه برای تعظیم او سخن می گفت
و از صفار و دیگران بسندهای صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که حضرت امام حسن روزی بر منبر فرمود که خدا را دو شهر است تا انجا که
فرمود بر اهل ان دو شهر حجتی و امامی نیست غیر از من و برادرم حسین
پس هر کس که امامت ایشان را در عهد حضرت رسالت یا حضرت امیر شنیده یا
فهمیده باعتقاد و بامامت و وجوب طاعت ایشان لازم گردید بلکه هر کس
که اطلاع بر امامت باقی ائمه علیهم السلام بهم رسانیده هر چند که در زمان
او نبوده اند مانند جابر انصاری و بعضی دیگر از اخیار و اشرار بر ایشان
اذعان بامامت و وجوب طاعت ان امامان واجب و لازم و عدم اقرار
بان مستلزم فسق و خروج از دایره ایمان است زیرا که اقرار بما جاء به النبی
علیه السلام نکرده است و ان کفر است یقینا و از جمله مؤیدات این مقام است
انچه وارد شده است در تلقین حضرت فاطمه بنت اسد و ولادت حضرت فاطمه
زهرا چنانکه مذکور خواهد شد و شکی نیست که حضرت فاطمه امامت اولاد خود را
شنیده و دانسته بود نظر بحدیث لوح جابر و اخبار بسیار دیگر دلالت می کند

بر آنکه امام معصوم عالم باحکام تا روز قیام بوده و محدثه بود که ملئکه
امور واقعه تا روز قیامت را باو میگفته اند **سؤال** اگر کوئی که حضرت
پیغمبر جواب بعضی از مسائل را حواله بعضی از اصحاب مینمود و قضات
از برای رفع و طی دعاوی و خصومات در اطراف و ولایات اسلام
تعیین میفرمود مانند معاذ بن جبل که او را قاضی یمن ساخت و در مقدمه
دعوی خود با اعرابی در باب قیمت شتر ناقه و سؤال از ابو بکر و عمر نمود
و ایشانرا مأذون در جواب فرمود پس اگر رجوع بحضرت امیر دلیل بر امام
صامت بودن آنحضرت باشد لازم آید که قضات منصوبین از جانب پیغمبر و
ائمه معصومین مانند فقها و مجتهدین در زمان حضور و غیبت امام
که مأذون شدند باذن عام و همچنین معاذ و ابو بکر و عمر همه امام صامت باشند
و لازم باطلست اجماعا پس ملزوم که امام صامت بودن حضرت امیرست
در زمان حضرت پیغمبر و همچنین هر امامی اصغر در زمان امامی اکبر نیز
نیز باطل خواهد بود **جواب** میگوئیم که میان این دو مطلب فرقیست
ظاهر زیرا که ما گفتیم کسیکه امامت او ثابت باشد بادله عقلیه یا نقلیه

مانند

مانند ائمه اثنا عشر در زمان پیغمبر و هر یک در زمان امام اکبر امام صامت
خواهد بود و حکمی که کند از روی امامت و علم لدنی خواهد بود مانند امام
ناطق نهایتش اینست که دعوت خلق باو واجب نخواهد بود و نگفتیم
که هر کس را که پیغمبر و امام رخصت در جواب و اجرای احکام دهد
امام خواهد بود و این از قبیل آنستکه هر کرد کانی کرد است نه هر
گردی گرد کان است و فرق دیگر آنستکه علم حضرت امیر و سائر ائمه
علم لدنی بود و حواله با ایشان و جواب ایشان از قبیل حواله بعلم حقیقی و
جواب ایشان از روی علم لدنی بود و باین سبب در هیچ مسئله عاجز نمی
شدند و تردد و تحیر و لا ادری نداشتند بخلاف دیگران مانند
معاذ و ابو بکر و عمر و سائر قضات و مفتیان که حواله با ایشان می شد
کاهی از روی اختبار و امتحان بود و جواب آنها از روی تخمین و استنباط
از استحسانات و ادله ظنیه بود و باین سبب غالبا عاجز می شدند اگر کاهی
جوابی میدادند در اکثر جوابها غلط می کردند چنانکه ابو بکر و عمر
در مقدمه شتر گفتند و حضرت تخطئه ایشان فرمود و همچنین علما در احکام

نظر باستنباط انها از ادله ظنیه مینماید و گاهی متحیر می شود و فیه تردد
و نظر و لا ادری می گویند بخلاف ائمه علیهم السلام چنانکه متفق علیه است
بین الاعلام و حدیث سلونی و مدینة العلم و غیرهما بران شاهد و روایت
کخ کخ و کلام ابن حجر در تاویل آن مؤید و معاضد است در صحیح بخاری
که اصح کتب است بعد از کتاب باری علی المشهور بین الجمهور روایت کرده
که روزی خرمای از صدقه در خدمت حضرت رسالت بود و حسن
بن علی رضی الله عنهما نیز در انجا بود پس دست دراز کرد و دانه از ان خرما
برداشت که در دهن گذارد پس حضرت رسالت باو فرمود کخ کخ یا بنی اما
علمت ان الصدقة حرام علینا یعنی بینداز ای پسرک من آیا ندانستی که صدقه
حرام است بر ما پس ابن حجر شافعی در فتح الباری شرح صحیح بخاری این حدیث
با این مضمون گفته است که اگر کسی سؤال کند که چرا آنحضرت بحسن بن علی گفت
آیا ندانستی و حال آنکه حسن در آن وقت شیرخواره بود بدلیل قول حضرت
کخ کخ زیرا که این لفظ را میگویند مگر بشیرخواره جواب میگوییم که سببش
آنست که او مانند دیگران نبود بلکه او یعنی حسن در آن سن مطالعه

لوح محفوظ مینمود زیرا که علوم ایشان لدنی بود که بایشان خدا بخشیده بود
و از علوم کسبیه نبود تا موقوف بر کسب و رسیدن سن بحدی که کسب علم
در ان ممکن باشد تمام شد کلام ابن حجر دلیل دیگر آنست که در قبر سؤال
می کنند از معرفت اصول دین از یگانگی خدا و رسالت پیغمبر خدا و
امامت ائمه هدی چنانکه در تلقین میت وارد شده و سؤال از خصوص
حضرت فاطمه و احوال او نمی نماید مقارنت امام با خدا و پیغمبر در این
مقام دلیل است بر افضلیت او بلا کلام بر حضرت فاطمه علیها السلام و از
اینجا است که چون حضرت فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر در مدینه
منوره وفات یافت و حضرت پیغمبر خود متوجه کفن و دفن او شده
بعد از دفن بر سر قبر او ایستاده فرمود ابنک ابنک یعنی پسر تو است
پسر تو است و چون بعضی از صحابه از کیفیت حال و وجه این مقال از آنحضرت
سؤال نمودند در جواب او چنین فرمود که ملکین نکیرین از فاطمه سؤال کردند
از خدای او پس جواب داد و از پیغمبر او جواب گفت پس از امام او پرسیدند
در ماند پس من تلقین او نمودم که امام تو پسر تو است پسر تو است و از

اینجا است که در تلقین میت علی امامی مکرر می گویند و چون فاطمه قبل
از ولادت حسنین وفات یافته و هنوز امامت ایشان براو معلوم نشده بود
و نکیرین از امامت حسنین از او سؤال نکردند و امامت و وصایت پسرش
حضرت امیر در روز ولادت حضرت رسالت از زبان حضرت ابو طالب
براو معلوم و گوش زد او نشده بود و از حضرت رسالت ابتدا از ولادت
حضرت امیر نیز نشنیده بود و همچنین در مقدمات مشهور که از طریق شیعه
و سنی مروی و مذکور در تفسیر آیه و انذر عشیرتک الاقربین در سوره
حجر مسطور نیز معلوم او گشته بود و شاید او را فراموش کرده یا توهم نموده
بود که تا حضرت رسالت فوت نشود حضرت امیر امام ناطق نگردد و اعتقاد
ما با امامت او وجوب در سؤال قبر از خیال او لازم نباشد لهذا متوقف
در جواب شد تا حضرت رسول او را آگاه نمود و احوال حضرت فاطمه زهرا
را با آنکه موجود بود تلقین او نمود نظر بآنکه لازم نبود و دلیل دیگر
حدیثی است در جلاء العیون در فصل ولادت حضرت فاطمه که ابن بابویه بسند
معتبر روایت کرده است از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع که چون حضرت
فاطمه

فاطمه متولد شد بسخن در آمد و گفت اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا الله وَ اَنَّ ابی
رَسُولُ الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سادة الاسباط
یعنی گواهی میدهم بوحدانیت خدا و برسالت پدرم سید انبیاء و بآنکه شوهرم
سید اوصیاء و بآنکه اولاد من سادات پیغمبر زادگانند و معلوم است که
کسانیکه بشان شان آنقدر اهتمام باشد که در وقت ولادت اعتراف
بآنها و بفضیلت آنها مقرون بشهادت بوحدانیت و رسالت سازند
مانند تلقین در وقت احتضار او و دفن آنها افضل خواهد بود از کسیکه
ذکرش در آن اوقات نکنند و در هیچ حدیثی بنظر نرسیده است که احدی
از ائمه فاطمه را در حین ولادت مذکور ساخته باشد دلیل دیگر حدیثی است
مروی در بصائر از عبد الاعلی از حضرت صادق که فرمود که هیچ پیغمبری
پیغمبر نشد مگر بمعرفت حق ما و فضل ما بر غیر ما و از ابو بصیر که گفت شنیدم
صادق ع را که میفرمود که نیست پیغمبری و نه رسولی فرستاده شده باشد
مگر بولایت ما و تفضیل بر غیر ما و شکی نیست در اینکه حضرت فاطمه داخل
غیر ائمه است و اینها منافات با حدیثی که در فصل پنجم روایت شده است

از حضرت صادق ع که جمیع پیغمبران گذشته بر معرفت و ولایت فاطمه مبعوث
گردیده اند زیرا که معرفت ولایت غیر اعتراف بافضیلت است دلیل دیگر
حدیثی است که در اواخر فصل بیستم از کتاب بشارت المصطفی روایت شده
بسند معتبر از حضرت صادق ع و آن طولانیست مشتمل بر حکایت زادن حضرت
فاطمه که در بند خود را با اعرابی و در آن مدح فاطمه مذکور است که ضم بدید
او واحدی از عالمیان مثل من نیست و علی شوهر او است و اگر علی نمی بود
فاطمه را جفتی مانندی نبود و حقتعالی باو حسن و حسین را عطا کرد و بهیچ کس
از عالمیان چنین فرزندی نداده است بهترین فرزند زادگان پیغمبرانند
و بهترین جوانان اهل بهشتند و از این معلوم می شود که حسنین بهترند
از حضرت فاطمه و اگر نه بحضرت رسالت که از جمله عالمیان است فرزندی
مثل انها داده بود که فاطمه باشد و اما حضرت پیغمبر و حضرت امیر نسبت بعبد الله
و ابوطالب پس خارجند باجماع و اخبار دلیل دیگر حدیثی است مروی از حضرت
صادق ع که فرموده بدرستیکه از برای رسول خدا است فضیلت بر جمیع خلق خدا
و جاری شد از برای علی فضیلت انچه بود از برای پیغمبر خدا و بهمان طریق جاری
شد

شد از برای ائمه ع   احادیثی است که در باب ائمه وارد شده است
باین مضمون که ائمه حجت بالغه اند بر هر کس که بر روی زمین باشد
و در دعای صباح و مسا وارد است در باب ائمه که و اشهد انهم فی علم الله
و طاعته کمحمد و این دعا را در صبح و شام میخوانند و نزد جناب اقدس الهی بان
اظهار عقاید خود مینمایند کمحمد یعنی شهادت و گواهی میدهم که ائمه در علم
الهی و وجوب طاعت خدائی مثل پیغمبرند   اجماع و ضرورت
مذهبست چنانکه از خال مفضال مجلسی رحمه الله در رساله اعتقادات معلوم
می شود در انجا که فرموده است باین مضمون که بعد از اینها چاره نیست
از اینکه اعتقاد کنی در باب پیغمبر و ائمه اینکه انها معصومند از اول
عمر تا اخر از گناهان صغیره و کبیره و همچنین در باب همه انبیا و تمام ملئکه
و اینکه پیغمبر و ائمه ع اشرفند از همه مخلوقات و افضلند از همه انبیا و
ملائکه و اینکه می دانند علوم همه پیغمبران را و میدانند انچه بوده و خواهد
بود تا روز قیامت و اینکه نزد ایشان هست اثار پیغمبران و کتابهای ایشان
مثل توریه و انجیل و زبور و صحف ادم و شیث و ابراهیم و عصای موسی

وانگشتر سلیمان و پیراهن ابراهیم و تابوت و الواح و غیر اینها و اینکه مجاهد
ایشان در ترک جهاد تارک ایشان و سکوت ساکت ایشان و نطق ناطق ایشان
و جمیع احوال و افعال و اقوال ایشان همه بامر حق تعالی بوده است و اینکه
آنچه را پیغمبر میداند است تعلیم حضرت امیر نمود و همچنین هر امام لاحق میداند
است جمیع علوم امام سابق در وقت امامتش تا آخر کلام آخوند و شکی
نیست که حضرت فاطمه داخل ائمه نیست و داخل مخلوقات است پس باید
اعتقاد نمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه اثنی
عشر صلوات الله علیهم اجمعین افضلند از او

فصل دویم

در ذکر اخبار
و آثار موهمه تفضیل حضرت فاطمه معصومه بر حضرات حسنین و سایر ائمه
صلوات الله علیهم اجمعین و جواب آنها بمقتضای حال بر سبیل اشاره و اجمال
نظر به بلبال بال و اختلال حال بمسافرت و ارتحال و بالله استعین انه
خیر موفق و معین بدانکه شکی نیست در عصمت و طهارت و علو مرتبه و
علم و فضیلت حضرت فاطمه معصومه بر جمیع زنان عالمین از اولین و آخرین
حتی آنحضرت مریم صدیقه سیده نساء عالمین بنص کتاب مبین و نصوص مستفیضه

از معصومین بعد از اجماع امامیین سوای انبیاء سابقین که محل خلاف است
و غیر از حضرت امیر و حسنین و سایر ائمه طاهرین بطریقی که در فصل اول
گذشت هر چند که در اکثر اخبار وارده در فضیلت معصومه تصریح
بعموم افضلیت آنحضرت نسبت بمردان نشده بلکه اقتصار بر تفضیل
بر زنان شده و تغلیب زنان بر مردان مخالف قاعده معانی و بیان است چنانکه
در تغلیب جوانان اهل بهشت بر زنان مذکور گشت در کتاب جلاء العیون
در فصل ششم در احوال آنحضرت روایت کرده است از کتب معتبره عامه
باسانید بسیار که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است
ترا از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و
فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و بهترین زنان عالمیان این چهار تنند
و در روایات متواتره از طریق خاصه و عامه روایت شده است که فاطمه بهترین
زنان عالمیان است از اولین و آخرین و ایضا مخالفان از عایشه روایت
کرده اند که حضرت رسول بحضرت فاطمه گفت که بشارت باد ترا ای
فاطمه که خدا برگزیده است ترا بر زنان عالمیان و در فصل سیم

در مناقب حضرت امام حسن از قطب راوندی روایت کرده است که حضرت
امام حسن بتکلیف معویه بر منبر خطبه خواند و در آن فرمود که منم فرزند بهترین
زنان فاطمه دختر محمد منم فرزند بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا تا بتفصیل تمّ
در مناقب فاطمه از ابن بابویه روایت کرده از حضرت رسول در وجه تسمیه
حضرت فاطمه به بتول که معنی ندیدن خون است که زنان دیگر می بینند و فرمود
که دیدن خون در دختران پیغمبران ناخوش است تمام شد حدیث و از آن
مستفاد می شود که دختران دیگر آنحضرت نیز خون می دیدند مانند سایر
دختران پیغمبران قاصر گوید که ثبوت مقدمه مذکوره نسبت بغیر حضرت
مریم و حضرت فاطمه محل تامل و محتاج بدلیل است بجهت مخالفت آن دختران
با سایر زنان درین باب کمّا یا کیفا زیرا اکر مطلق خون ایشان از بدیهیات
ادیان می گشت و حال آنکه چنین نیست و در کشف الغمه در مناقب حضرت
فاطمه روایت کرده است از ابی سعید خدری که حضرت رسول فرمود که فاطمه
بهترین زنان اهل بهشت است مگر آنچه بود از مریم دختر عمران و در حدیث
مشهور از حضرت رسول چنین مذکور است که فاطمه خیر نساء الامم الا ما ولدت
مریم

مریم یعنی فاطمه بهترین زنان امتها است مگر آنچه زائیده مریم و این از جمله
احادیث مشکله است و در حل آن گفتگوها کرده اند و آنچه بخاطر فاتر
قاصر در حل آن رسیده ظاهرا بهتر است از حلهای دیگران آنست که منظور
اظهار مبالغه است در تفضیل حضرت فاطمه بر جمیع زنان و اینکه کسی
از زنان مستثنی نیست مگر فرزند مریم یعنی عیسی و حال آنکه عیسی مرد است
و استثناء او از زنان صحیح نیست پس زنی مستثنی نخواهد بود از قبیل
زید افضل الناس الا الجن و استثنا بر سبیل انقطاع است چنانکه سابق در حل
ابی الخاله گذشت و مذکور گشت که این دو حل از خواص قاصر است بحسب
ظاهر در این رساله والحمد لله و از قبیل این احادیث اخبار بسیار است که بسیاری
از آن گذشت و بسیاری خواهد آمد و اما امارات موهمه فضیلت
آن معصومه بر ائمه بر چند چیز است از آنجمله است حدیثی که سابقا ابو الفا
نقل نموده است باین مضمون که آخوند مرحوم در کتاب بحار الانوار در باب
مناقب حضرت فاطمه روایت کرده است از حضرت سلمان که از حضرت رسول
سؤال کرد از بهترین خلقان فرمود که منم گفت بعد از تو کیست فرمود پدر آن دو پسر

یعنی حسنین گفت بعد از او کیست گفت مادر ایشان گفت بعد از او کیست
فرمود ثم هذان یعنی حسنین و جواب اینست که این حدیث مجهول السند
و غیر معتمد است بلکه ظاهر اینست که محض توهم است و در کتاب اگر در بحار عابد نیست و
مذکور می بود ظاهرا در کتاب حیات القلوب و حق الیقین و غیر اینها خصوصا
در جلاء العیون که بعد از بحار تصنیف شده اند نوشته می شد با وجود آنکه
آنمرحوم در کتب فارسیه خود خصوصا جلاء العیون احادیث مناقب
و فضایل اهل بیت را از کتب مخالف و مؤالف یعنی اهل سنت و شیعه روایت
فرموده است حتی آنکه نقل فرموده است بعضی از احادیثی را که متضمن فی
الجمله مدحی از برای معصوم هست هرچند که صریح یا ظاهر است در قدح
و طعن در علم و عصمت آنحضرت چنانکه روایت کرده است در اواخر فصل
فصل چهارم از علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق ع منقولست که خوابی دید
حضرت فاطمه حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حسنین را که از مدینه بیرون رفتند
و حضرت پیغمبر گوسفندی کشت و گوشتش را بخشید و همگی از آن خوردند
و مردند و بعد از بیدار شدن جمیع آنچه را در خواب دیده بود بنظر رسید
مکر

مکر خوردن و مردن پس فاطمه مضطرب گشته حضرت رسالت باو فرمود
که اضطراب مکن که اینها از شیطان بوده است و اصلی ندارد و حال
آنکه احادیث بسیار است در آنکه حضرت رسول فرموده هر کس مرا در خواب
ببیند پس مرا دیده است زیرا که شیطان متمثل نمیتواند شد و همچنین در حدیث
هست که شیطان متمثل بصورت هیچ معصومی نمیتواند شد در خواب
و مسلط بر هیچیک از معصومین نمی باشد و همچنین در فصل ششم روایت و در فصل ششم
کرده است مفصل نزاع حضرت فاطمه را با حضرت امیر در باب کنیزی و شکوه کردن
آنحضرت بحضرت پیغمبر و حال آنکه ظاهر است که قدح در عصمت آنحضرت است
و بر فرض تسلیم ورود حدیث مذکور و صحت سندش معلوم نیست و بر
تقدیر صحت سند از خبر آحاد بیرون نیست و معارضه نمیتواند
کرد با احادیث بسیار و اخبار بیشمار که مستفیض بلکه متواتر بالمعنی است
و همچنین براهین عقلیه و اجماع علمای امامیه پس واجبست رد و طرح
آن یا تاویلش باحتمال قلب در عبارت با اینکه الحدیث در اصل چنین
بوده است که ثم هذان مثلا ثم ام هذین یعنی حسنین قبل از حضرت فاطمه

مذکور بوده است که بادی تو ها بعد از آن نقل کرده است و دیگر
حدیثی است که نیز در جلاء العیون در فصل اول در باب اول روایت
کرده است از محمد بن سنان که گفت در خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام
بودم و جاری ساختم اختلاف شیعیان را پس حضرت فرمود ای محمد بدرستیکه
حقتعالی همیشه متفرد بوحدانیت خود بود و بعد از آن خلق فرمود محمد و علی
و فاطمه را پس ماندند هزار دهر بعد از آن خلق کرد همه چیزها را و شاهد
ساخت ایشان را بر خلقت اینها و جاری ساخت طاعت ایشان را بر اینها و تفویض
نمود امور اینها را بسوی ایشان حلال می کنند آنچه را میخواهند و حرام می کنند
آنچه میخواهند و هرگز نخواهند خواست مگر آنچه را که خدا خواهد و نیز از
کتاب معانی الاخبار روایت کرده است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
از حضرت رسول که حقتعالی خلق کرد نور فاطمه را از نور خود پیش از
آنانکه بیافریند آسمانها و زمینها را تا آخر حدیث و آن طولی دارد جواب
حدیث اول ضعیف السند است محمد بن سنان که بنا بر مشهور میان علماء
اعیان غالی و ملعون و مطعون است هر چند که شیخ مفید در ارشاد توثیق او نموده

و بر تقدیر تسلیم سند معارض است با اخبار بسیار که ظاهر بلکه صریحست در تقدم
وجود حسنین بر وجود حضرت فاطمه مثل روایت متقدمه بسند معتبر از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام که فرمود حقتعالی محمد و علی و یازده امام
از ذریه ایشان را از نور عظمت خود آفرید پیش از آنکه احدی را از خلق را
بیافریند و همچنین حدیث سابق نیز از حضرت صادق علیه السلام در اختلاف
نور حضرت فاطمه و نور حضرت پیغمبر و علی و حسنین که این چهار نفر اولا
خلق شدند از نور بعد از آن فاطمه خلق شد از نور دیگر و نظر بجمع بین
المتعارضین چون حدیث تقدم وجود حسنین معتبر و طرقش بیشتر و دلالتش
اظهر است ممکن است حمل حدیث محمد بن سنان بر آنکه سقطی در آن شده و از
قلم ناسخ یا زبان راوی لفظ اولاد سهو افتاده است و اصلش چنین بوده
است که بعد از آن خلق نمود محمد و علی و اولاد فاطمه را و شاهد بر این حمل آیت
امامت حسنان و وجوب طاعت امامان بر همه خلقان و همچنین اخبار
بسیار که دال است بر تفویض امور بایشان و اینکه محلل و محرم خدا است پیغمبر
و امامان چنانکه مستفاد می شود از تعریف نبوت و امامت و ایراد ولی الامر حدیث

تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وآیه والنور الذی انزلنا وایه
واتبعوا النور الذی انزل معه وآیه فسیری الله عملکم ورسوله والمومنون بتفسیر
عترت ونورین مذکورین ومومنین همه بائمه وفاطمه داخل نیست دائمه
باخبار واجماع امت واما حدیث دویم پس منهای دلالتش اینست که نور
حضرت از نور خدا خلق شده است پیش از خلقت آسمانها و زمینها واین نور
ندارد و منافات ندارد با خلقت نور حسنین از نور خدا و پیغمبر پیش
از خلقت نور فاطمه چنانکه گذشت در حدیث حضرت امام زین العابدین
علیه السلام ودیگر حدیثی است در فصل ششم مروی از ابن بابویه
بسند معتبر از ابن عباس وآن طولی دارد ودر آن مذکور است که حضرت
پیغمبر فرمود که من واین چهار گوهر صدف عصمت وطهارت گرامیترین
خلقیم نزد خداوند عالمیان وخدا را گرامیتر از ما نیست وهیچ احدی از
خلق الهی را خدا از ایشان دوستر نمیدارد بعد از آن فرمود اما فاطمه پس
او سیده زنان عالمیان ومهتر وبهتر پیشینیان وپسینیان است واو پاره
تن منست تا آخر حدیث واز اولش معلوم میشود که پنج آل عبا افضلند از
غیر

از غیر خود شان از سایر خلقان والا تناقض لازم خواهد آمد پس بهتر
بودن حضرت فاطمه از پیشینیان وپسینیان نیز نظر بغیر از تتمه پنج نفر است
بقرینه اول کلام ومحتملست که مراد از پیشینیان وپسینیان همین زنان باشند
نه مردان چنانکه اشاره بآن شده است در حدیثی که در فصل سیم روایت
شده است از ابن بابویه بسند صحیح که از حضرت صادق پرسیدند
که آنچه رسول خدا فرمود که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است آیا
بهترین زنان زمان خود بوده است حضرت فرمود که مریم بهترین زنان
اهل زمان خود بود وفاطمه بهترین زنان اهل بهشت است از اولین
واخرین وپرسیدند که قول رسول خدا که فرمود حسن وحسین سید جوانان
اهل بهشتند اما بهترین جوانان اهل زمان خود بودند حضرت فرمود
که بهترین جوانان بهشتند از اولین واخرین وائمه علیهم السلام مراد است
که احادیث ما تفسیر میکند بعضی از آنها بعضی دیگر را و دیگر مقدمه
اموم یعنی مادر بودن حضرت فاطمه است نظر بآیات وروایات
داله بر وجوب اطاعت والدین بر اولاد وحرمت عقوق آنها جواب

ازان است که حق داشتن والدین بر ولد و وجوب اطاعت و حرمت عقوق
از جهت ولدیت است پس این دلالت ندارد بر فضیلت و افضلیت نزد خدا چنانکه
مدعی است والا لازم می آید که حضرت رسالت افضل و اشرف کائنات نباشد
و پدر و مادر آنحضرت آدم و حوا افضل باشند و آن باطل است باجماع کل مسلمین
بلکه بضرورت دین و همچنین است کلام در حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
طاهرین نسبت بحضرت ابو طالب و سایر اجداد و فاطمه بنت اسد و مادران
ائمه و جدات خود تا حضرت حوا و آدم و وجوب اطاعت در امور شرعی
از هر کسی که شارع قرار داده است از غیر هر کسی که نبوت و امامت
مانند حق مستاجر بر اجیر و ملوک بر مملوکین دلالت ندارد بر فضیلت
نزد خدا والا لازم می آید که ملوک از معصوم افضل باشند و از بعض
اخبار بسیار معلوم می شود که حضرت رسول و بسیاری از ائمه مدیون
فوت شده اند و همچنین حضرت رسول و حضرت امیر خود را اجیر مردم میبودند
بلکه گاهی اجیر یهودی می شدند و دلو آبی را با اجرت یک دانه خرما می کشیدند
و همچنین پدر که فی شی افضل نیست از فرزند مؤمن متقی و همچنین ملوک و مستاجر

صالح

صالح بهتر نیست از مدیون و اجیر صالح باجماع کل ارباب عقول و اخبار
وارده مبرهن در اصول و احدی شبهه ننموده است در اینکه حضرت
امیر و غیر از حسنین از سایر ائمه افضلند از مادران خود و ایشان بابان
دارند و مقصد سؤال اکبریت از فاطمه بنت اسد است و جواب اینکه از اینکه
چنانکه گذشت و همچنین فضیلت حضرت امیر بر ابو طالب باجماع مسلمین
و شان نزول وانذر عشیرتک الاقربین چنانکه مذکور گشت و همچنین
نبوت و امامت سایر ائمه نسبت بمادران خود مثل حضرت مریم که از امت
پسر خود حضرت عیسی بود و همچنین حضرت خدیجه با آن شرافت و فضیلت
که داشت و از جمله چهار زن بود که بهترین زنان عالمیان بودند مع ذلک
در روز قیامت نسبت بحضرت فاطمه مانند خدمتکار خواهد بود چنانکه در جلاء
العیون در مناقب حضرت فاطمه روایت کرده است که در روز قیامت آسیه
و مریم و خدیجه دختر خویلد در پیش روی فاطمه روند مانند دربانان و
خدمتکاران تا او را داخل بهشت کنند و دیگر احادیثی است که متضمن تمام
ذکر حضرت فاطمه است و حسنین جواب اینکه این احادیث معارضند

باحادیث دیگر که متضمن تقدیم فعلی در ذکر حسنین است بر حضرت فاطمه
مثل اینکه روایت شده است که در فصل دوم از باب چهارم در مناقب
حضرت امام حسن ع از ابن عباس در حدیث سیب بهشت که حضرت رسول ص
آنرا بوسید و بعلی داد و گرفت و بوسید و بحسن داد و گرفت و بوسید
و بحسین داد و گرفت و بوسید و بفاطمه داد و مع ذلک احادیث مذکوره
دلالت بر افضلیت ندارند چنانکه در آیه شریفه ان الله اصطفی آدم
ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین است زیرا که نوح وال ابراهیم
وال عمران افضلند خواه مراد بال ابراهیم خصوص حضرت رسول باشد
یا اعم باشد علی اختلاف الروایات وهمچنین هرگاه مراد بال عمران موسی یا عیسی
باشد علی المشهور یا حضرت امیر باشد بنا بر بعضی از روایات و پدر حضرت
امیر نامش عبدمناف و کنیه او ابوطالب و لقبش عمران است چنانکه مستفاد
میشود از بعضی از روایات و از اینجاست که علی عمرانی میگویند و شاید گفتن
علی عمرانی از جهت تشبیه آنحضرت باشد به هرون بن عمران برادر حضرت
موسی علیهما السلام در حدیث مشهور میان اهل سنت و شیعه که حضرت پیغمبر فرموده

یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی تو
نسبت بمن مانند هرونی نسبت بموسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست و شاید
تقدیم ذکری متقدمین در وجود حسی مبنی بر مراعات تقدم طبعی بر وضعی
باشد مانند تقدم حضرت خدیجه بر حضرت فاطمه در دعای مشهور بدعای
ندبه که مرویست بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
والله یعلم و دیگر حدیثی است مروی در فصل ۷ از حضرت رسول صلی الله
علیه واله که فرموده هر که فاطمه را زیارت کند چنان است که مرا زیارت
کرده و هر که علی را زیارت کند چنان است که فاطمه را زیارت کرده است
جواب این حدیث از جواب حدیث سابق معلوم میشود که نظر بتقدم وفات
حضرت فاطمه است زیرا که تشبیه لازم ندارد که همین از جهت قوت وجه
شبه باشد و شاید از جهت دیگر باشد مانند تقدم وجود چنانکه بعضی
گفته در اللهم صل علی محمد وال محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم
واگر نه لازم می آید که حضرت فاطمه بهتر باشد از حضرت امیر و آن باطل است
باجماع و اخبار بسیار که بعضی از آنها در فصل اول گذشت در فصل چهارم

در باب مناقب حضرت امام حسن از ابن شهرآشوب روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسن ع بود در کعبه طواف میکرد پس شنید که مردی
میگوید که این فرزند فاطمه زهرا است حضرت فرمود که بگو فرزند علی بن ابیطالب
زیرا که پدرم بهتر است از مادرم از قطب راوندی روایت کرده است که
حضرت امام حسن علیه السلام بتکلیف معویه بر منبر رفته خطبه خواند
و در آن فرمود منم فرزند بهترین زنان فاطمه دختر محمد منم فرزند پیغمبران
و جان منم بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا و در فصل دویم از باب پنجم
در فضائل حضرت امام حسین ع حدیثی طولانی از اعمش از ابی جعفر و ابنجی
روایت کرده است و در آن مذکور است که حضرت پیغمبر بحضرت فاطمه ع
گفت که حقتعالی از میان جمیع خلق پدر تو را اختیار کرد و او را بپیغمبری خود
کردانید و بعد از پدر تو علی را اختیار کرد و تو را با و تزویج نمود و او را
وصی من کردانید با وجود آنکه در باب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
روایت شده است که هر کس زیارت آنحضرت کند و در روز عاشورا چنانست
که حقتعالی را زیارت کرده است و در بالای عرش او ودیگر حدیثی است

در فصل

در فصل سیم که شیخ مفید و شیخ طوسی از طریق سنیان روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را
شاد کرداند مرا شاد کرده است و هر که او را آزار کند مرا آزار کرده
فاطمه عزیزترین مردم است نزد من و نیز از کشف الغمه و امالی شیخ و
تفسیر فرات از خدری روایت کرده است حدیثی طولانی و در آن مذکور است
که فاطمه که عزیزترین مردم بود آنحضرت و در فصل چهارم روایت
کرده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت فاطمه محبوبترین
مردم بود نزد حضرت رسالت و انقدر آب انمشک آورد که در سینه
او اثر کرد تا آخر حدیث که متضمن است تعلیم تسبیح مشهور را بآنحضرت
بعوض کنیز و خادم جواب اینها بعد از معارضه باخبار بسیار
که دال است بر آنکه حضرت امیر و حسنین محبوبترین خلق بودند نزد آنحضرت
از سه راه است اول آنکه احبیت فاطمه محمول است بر ظاهر حال البشریت که هر کس
بمقتضای حالت بشریت فرزند بیواسطه خود را دوستتر میدارد از دیگران
حتی از نواده خود و این لازم ندارد که هر کس فرزند خود را افضل و اشرف

دانند از دیگران نزد خدا هرچند که فرزندش صالح و دیگران صالح باشند
و از این جهت است که چون در مقدمهٔ طیر حضرت رسالت دعا کرد که خداوندا
برسان بمن محبوب‌ترین خلق خود را نزد تو که بخورد با من این مرغ را این حضرت
امیر بدعای آنحضرت آمد و شریک شد در خوردن آن مرغ دویم آنست که
محمول است بر آنکه این اخبار قبل از ولادت حسنین بوده است و بعد از ولادت
حسنین احب بوده چنانکه در فصل دویم از باب چهارم در مناقب حضرت
امام حسن روایت کرده است از ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امیر که
حضرت رسالت فرمود یا علی مرا غافل کرده اند این دو پسر یعنی امام حسن
و امام حسین از اینکه دیگری را بعد از ایشان دوست دارم بدرستیکه
پروردگارم مرا امر کرده است که دوست دارم کسی را که ایشان را دوست
دارد و نیز از طریق مخالفان روایت کرده است که عمران بن حصین گفت
که روزی به پیغمبر گفتم که هر چیزی را در دل آدمی محلی هست و هیچ چیز در دل
من محل این دو پسر ندارد یعنی حسن و حسین عمران گفت تو این قدر ایشان را
دوست میداری حضرت فرمود که ای عمران آنچه تو نمیدانی از دوست داشتن

زیاده است

زیاده است از آنچه میدانی بدرستیکه مرا امر کرده است بمحبت ایشان سیم
آنکه حصر حیثیت در حضرت فاطمه اضافی است نسبت بسایر دختران و زنان
آنحضرت یا جمیع زنان نه نسبت بمردان بدلیل آنکه در جلاء العیون روایت
کرده است از کشف الغمه از طرق مخالفان از عایشه که می‌گفت محبوب‌ترین زنان
نزد حضرت فاطمه بود و محبوب‌ترین مردان نزد آنحضرت شوهر او بود
و نیز در فصل پنجم از مناقب خوارزمی و سایر کتب معتبرهٔ عامه و خاصه
از حضرت امیر و ام سلمه و سلمان روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
در شأن علی که برادر من است و پسر عم من است و محبوب‌ترین خلق است بسوی من
و نیز از شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است حدیث زفاف حضرت فاطمه را
و در آن مذکور است که حضرت فرمود این دختر من است و محبوب‌ترین خلقست
بسوی من و خداوندا این برادر من است و محبوب‌ترین خلقست نزد من
و نیز از حضرت امیر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود خدایا
این هر دو احب خلقند بسوی من و نیز از ابن بابویه و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت صادق و حضرت امام رضا علیهم

روایتی طولانی کرده است و در آن مذکور است که حقتعالی فرموده که من
تزویج کردم محبوبترین زنان را بسوی خود با محبوبترین مردان بسوی خود بعد
از پیغمبر آخر الزمان و نیز از فصل دویم از باب چهارم از ابن شهر اشوب
روایت کرده است که از حضرت رسالت پرسیدند که کدام یک از اهل بیت
تو محبوبتر است بسوی تو فرمود که حسن و حسین و دیگر جزوی است که حضرت
امام حسین در کربلا روز عاشورا در محاربه اعدا فرموده و بآن افتخار مینمود
و آن اینجا است خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین والذی شمس
و امی قمر فانا الکوکب بین القمرین که معنی آنها اینست که بهترین خلق خدا
پدر من است بعد از آن مادر من پس منم فرزند دو بهترین خلق پدرم افتاب است
مادرم ماهتاب پس من ستاره هستم میان آن دو ماهتاب
از دو وجه اول آنکه شعر مذکور بطریق دیگر مشهور و در فخریه طریحیه
مسطور است و آن اینست خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی فانا ابن الخیرتین
امی الزهراء حقا و ابی وارث العلم و مولی الثقلین یعنی بهترین خلق خدا
پدر من است بعد از جد من پس من فرزند دو بهترین خلقم مادرم زهرا است حقا
و پدرم

و پدرم وارث علم است و آقای انس و جن دویم آنکه چون آنحضرت در برابر
دشمنان بی دین بود و آنها قدح در فضایل آنحضرت مینمودند که موجود و معارض
یزید پلید بود و چون خلافت و فضیلت آنحضرت را از راه انتساب بحضرت رسالت
پناه می دانستند و انتسابش بآنحضرت بسبب فاطمه بود و حضرت امیر را نیز
خلیفه میدانستند و انتساب بآنحضرت نیز موجب افتخار حضرت امام حسین
می شد و افتخار بحضرت رسالت محتاج بذکر نبود و لهذا آنحضرت اقتضا
بر افتخار بپدر و مادر خود بر نسخه مذکور و اما بر طریق مشهور پس افتخار بپدر
و جد فرموده و این ظاهر است و دیگر حدیثی است مروی در فصل ششم
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام در آخرش مذکور است که حضرت فاطمه
کمان برد که برای آن زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمد تا آنکه چون آن
زینتها را بخدمت حضرت آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای
او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و همین حدیث در فصل دویم از مناقب
حضرت امام حسن مذکور است و در فصل پنجم از جابر روایت کرده است
که حضرت پیغمبر کاسه شیری برای ایشان آورد و بفاطمه فرمود که بخور فدای تو گردد

پدرت و بحضرت امیر فرمود که بیا شام فدای تو گردد پسر عمت
آنست که از راه قرابت و محبت پدر فرزندی یا تعشق کسی خود را فدای
دیگری مینماید هرچند بمجرد لسان و تعارف باشد و این لازم ندارد که آن
دیگری را بهتر از خود یا بهتر از دیگران داند زیرا که اولا لازم نیست که فدا
از جنس مفدی باشد چنانکه در ما نحن فیه است زیرا که جنس مرد بهتر است
از جنس زن بنحوی که در فصل اول بیان شد و همچنین در بسیاری از
کفارات احرام و از اینجا است که فرموده اند فی کل جرادة تمرة و تمرة خیر
من جرادة یعنی فدای هر ملخی که در احرام کشته شود یکدانه خرما است و خرما
بهتر است از ملخ و بر تقدیر که فدا از جنس مفدی باشد می تواند شد که شخص
فدا بهتر باشد از شخص مفدی چنانکه حضرت رسول بهتر است از حضرت فاطمه و حضرت
امیر المؤمنین باخبار بسیار و اجماع کل مسلمین و مثل فدا شدن حضرت امام حسین ع
از برای حضرت اسماعیل چنانکه در طریق شیعه از ائمه علیهم السلم روایت شده
و بعضی از محققین اهل سنه بان اعتراف نموده است و حضرت امام حسین افضل است
از حضرت اسماعیل بی خلاف و هرگاه جایز باشد که فدا بهتر از مفدی باشد از فدا

شدن حضرت پیغمبر لازم نمی آید بهتر بودن حضرت فاطمه یا حضرت امیر از
حسنین یا از کسی دیگر چنانکه ظاهر است و دیگر حدیثی است در فصل دویم
از باب دویم و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ع
که حضرت فاطمه نه نام است نزد خداوند عالمیان فاطمه و صدیقه و مبارکه
و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا پس حضرت فرمود که آیا
میدانی که چیست تفسیر فاطمه راوی گفت خبر ده مرا ای سید من حضرت فرمود
که یعنی بریده شده است از بدیها پس حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین فاطمه را
تزویج نمینمود او را کفوی نبود بر روی زمین تا روز قیامت نزد آدم و نه
آنها که بعد از او بودند و در فصل پنجم از همان باب روایت کرده از
کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا و در آخرش چنین مذکور است
که پس جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند جلیل میفرماید که اگر من
خلق نمیکردم علی را هرآینه برای دختر تو کفوی و جفتی یافت نمی شد
بر روی زمین نزد آدم و نه غیر آدم و از شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که اگر حقتعالی امیر المؤمنین را برای فاطمه خلق

هرآینه برای او کفوی نبود در روی زمین و در اواخر فصل نهم از کتاب بشارة
المصطفی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است حدیثی طولانی مشتمل
بر حکایت دادن حضرت فاطمه کردن بند خود را با اعرابی فقیر و در آن مدح
حضرت فاطمه مذکور است که حضرت رسول فرمود که منم پدر او و احدی از عالمیان
مثل من نیست و علی شوهر او است و اگر علی نبود فاطمه را جفتی و مانندی نبود و حق تعالی
باو حسن و حسین را باو عطا کرد و هیچ یک از عالمیان چنین فرزندی نداده است بهترین
فرزند زادگان پیغمبرانند و بهترین جوانان بهشتند تا آخر حدیث و آخوند مرحوم
بعد از نقل حدیث اول چنین فرموده است که این حدیث دلالت می کند
بر آنکه حضرت امیر افضل است از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر آخر الزمان
بلکه بعضی استدلال بر افضلیت حضرت فاطمه زهرا بر ایشان نیز کرده اند
و از این عبارت معلوم می شود که مشهور میان علما عدم تفضیل حضرت فاطمه است
بر پیغمبران و اوصیای ایشان بلکه قول آن بعض نیز نزد آخوند مرحوم ظاهراً مقبول
نیست زیرا که اگر مقبول می بود ظاهراً باین مضمون تعبیر میفرمود که بلکه دلالت
دارد بر افضلیت حضرت فاطمه از آنها چنانکه بعضی بآن قائل شده اند و همچنین کلام

آخوند

آخوند در رساله عقایدش که در فصل اول گذشت ظاهر است در ضعف قول
آن بعض و عدم اعتنا بآن   از شبهه مذکوره از چند وجه است اول
آنکه حمل کفایت مذکوره بر کفائت حقیقیه شرعیه معتبره در نکاح باطل است باخبار
مستفیضه از معصومین و اجماع جمیع مسلمین زیرا که کفو شرعی که واجبست اجابت
او هر مؤمن یا مسلم قادر بر نفقه و مهر است بلا خلاف و کفو معتبر در صحت نکاح
در جانب زوج خصوص ایمان یا عموم اسلام است نسبت بزوجه مسلمه علی الخلاف
بلا خلاف و در جانب زوجه اسلام است یا کتابیت نسبت بزوج مسلم بالاجماع
والنص پس واجبست حمل کفائت مذکوره در حدیث مذکور بر کفائت مجازیه
عرفیه و این مستلزم نقص الائمه نیست چنانکه ظاهر است دوم آنکه مراد از آدم
و غیر آدم غیر کتابی باشد که بر حضرت فاطمه خواهند بسبب نسب مانند اجداد آنحضرت
از آدم و نوح و غیرهم و حضرت پیغمبر و اولاد آنحضرت پس مراد از لفظ آدم
خواهد بود مجازا و از لفظ غیر آدم غیر بنی آدم یا مراد از آنها اعم از محلل
و محرم خواهد بود چنانکه ظاهر حدیث و کلام آخوند است بر تقدیر اول
حسنین و سایر ائمه مثل پیغمبر بیرون خواهند بود و حدیث مذکور دلالت نخواهد

دلالت بر فضیلت فاطمه بر حسنین چنانکه دلالت ندارد بر فضیلت پیغمبر
و بر تقدیر ثانی لازم می‌آید تفضیل حضرت فاطمه و حضرت امیر بر حضرت پیغمبر و این
باطل است اجماعا اگر گویند که تخصیص میدهیم حضرت رسول را بادله خارجه
مثل حدیث و اجماع میگوییم که ما نیز تخصیص میدهیم حسنین و امیر
را باحادیث و ادله سابقه در اول و از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که استدلال
آخوند بحدیث مذکور بر تفضیل حضرت امیر بر جمیع انبیا و اوصیا و همچنین
استدلال آن بعض بر تفضیل فاطمه بر ایشان و همچنین تامل آخوند در رد آن بعض
نیز محل بحث و کلام است و تحقیقش همانست که بآن اشاره نمودیم سیم
آنکه ظاهر عموم حدیث سیم که فرموده به هیچیک از عالمیان چنین فرزندی
نداده دلالت می‌کند بر افضلیت حسنین از فاطمه زیرا اگر فاطمه افضل باشد
لازم می‌آید که بحضرت رسول که از جمله عالمیانست فرزندی مثل ایشان
داده باشد و اما حضرت رسول و حضرت امیر پس خارجند بادله از حدیث و اجماع
فلیفهم چهارم آنکه فضائل مذکوره در آخر حدیث سیم از برای حضرت فاطمه مانند
فضائل حسنین است که مستفاد می‌شود از حدیث مشهور معروف میان اهل سنت

و شیعه

و شیعه که روزی حضرت رسول فرمود که آیا خبر مدهم شما را بهترین
مردم از حیثیت پدر و مادر و جد و جده و عم و عمه و خال و خاله
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که ایشان حسن و حسین اند که پدر ایشان
علی و مادر ایشان فاطمه و جدشان ام هانی و خالشان قاسم پسر پیغمبر
و خاله شان زینب دختر پیغمبر است پس فضائل مذکوره از برای حضرت
فاطمه معارض و مقابل است با فضائل مذکوره از برای حسنین از یکطرف
هیچکدام از آن حیثیت ترجیح و تفضیلی نخواهند داشت گوید که ظاهر است
که مراد از تفضیل حسنین از حیثیتها با نظر بجمیع اقارب مذکورین
در حدیث مذکور است نه نسبت بهر یک تنها زیرا که حضرت امام زین
العابدین علیه السلام از حیثیت عم و عمه افضل است از حسنین علیهما السلام
و دیگر حدیثی است که صاحب کشف الغمه و آخوند مرحوم در فصل سیم روایت
کرده از شیخ بسند مخالفان از عائشه که او می‌گفت ندیدم احدی از
مردمان که در گفتار و سخن شبیه‌تر باشد برسول خدا از فاطمه و چون فاطمه
نزد آنحضرت می‌آمد او را مرحبا می‌گفت و دستهای او را می‌بوسید و در جای

محمد و جده شان خدیجه و عمشان جعفر و عمه شان ام

می نشانید وچون حضرت رسول بخانهٔ فاطمه میرفت برمیخواست واستقبال
انحضرت میکرد ومرحبا میکفت ودستهای انحضرت رامی بوسید تا اخر حدیث
ازان بچند طریق است اول ضعف سند است زیراکه از طریق مخالفان
وسنیان است ازعایشه پس حجت نمی شود برشیعیان لکن حجت می شود
برسنیان ودشمنان ایشان که غصب فدک وحقوق حضرت فاطمه نموده
اند وازقبیل الفضل ما شهدت به الاعداء والقدح ما اعترف به الاولیا
خواهد بود دویم ضعف دلالت است زیراکه انچه مذکور شده است صریح نیست
در ظاهر در افضلیت معصومه زیراکه شاید انچه پیغمبر میکرده است از راه
محبت پدری وفرزندی بوده است چنانکه با امامه دختر ابوالعاص مینمود
وان طفل رابردوش خود سوار میفرمود واحتمال دارد که سلوک
مذکور ازجهت آن بوده است که نطفه معصومه بعد از بعثت حضرت
رسالت منعقد شده واصلش از خوردن میوه بهشت ودرخت طوبی
بهم رسیده وانحضرت را لمس وبوئیدن وبوسیدن میوه بهشت خوش می آمده است
دوقتی که انحضرت را شوق بهم میرسید حضرت فاطمه را می بوئید ومی بوسید
وباین

وباین سبب حسنین را نیز می بوئید ومی بوسید وازاین جهت با دختران دیکر
یعنی زینب ورقیه وام کلثوم چنین سلوک نمی فرمود با وجود انکه مردم را
بتسویه اولاد در محبت واکرام واعطا امر مینمود واشان باین وجه است انچه
اخوند مرحوم در فصل اول روایت کرده بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که بحضرت رسول خدا صلی الله علیه واله کفتند که بچه سبب
بسیار می بوسی فاطمه را ودر بر میکیری او را وبسیار او را بنزدیک خود میطلبی
ونسبت باو لطفی چند مینمائی که نسبت بسایر دختران خود نمی نمائی حضرت
فرمود که سبب انست که جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت برای من اورد پس
انرا تناول کردم ونطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم
وبفاطمه حامله شد ومن بوسه از او بوی بهشت را می شنوم ودر علی بن
ابراهیم ودیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند
که حضرت رسالت بسیار می بوسید ومی بوئید حضرت فاطمه را وبر طبع عایشه
این معنی کران بود چون در بعضی از روزها اظهار این معنی نمود حضرت فرمود
ای عایشه چون مرا باسمان بردند وداخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک

نزدیک درخت طوبی برد و از میوه‌های آن درخت بمن داد و تناول کردم
و حق تعالی آن را آبی کردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت
کردم و او بفاطمه حامله شد پس هر گاه که فاطمه را می‌بویم بوی طوبی از او
استشمام می‌نمایم و اگر امور مذکوره دلالت کند بر فضیلت و افضلیت نزدیک
لازم می‌آید نزد هواداران حضرت فاطمه با حضرت رسالت و افضلیت او از حضرت
امیر و این هر دو باطلند اجماعاً سیم آنست که عایشه که راوی حدیث مذکور است
بر فرضی که خوب باشد در نقل امثال این حدیث متهم است و شاید که اینها
وضع و جعل نموده است تا بپوشاند قبح حدیثهای که در شأن خودش
وضع کرده است که دلالت می‌کند بر آنکه حضرت پیغمبر کمال محبت با او داشت
بحدی که با احدی از زنان دیگر خود نداشت بان مرتبه که در حضور آنحضرت
از برای او دف میزدند و رقص میکردند و حضرت بر قاصان امر میفرمود که
توقف نمایند و برقصند تا عایشه تماشا کند و چون قامت عایشه بآن بلندی نبود
که آنها را تواند دید گاهی آنحضرت چانه عایشه را بر شانه خود می‌گذاشت
و گاهی او را بر پشت خود سوار میکرد تا تماشا کند چنانکه در جواب سؤال یکصد و هشتاد

دیکصد و

یکصد و هشتاد و هشتم از کتاب مقامع الفضل این مقدمه را باندک بسطی
از کتب اهل سنه نقل کرده اما از انجمله روایتی است که امام بغوی شافعی المذهب
در کتاب مصابیح روایت کرده است از عایشه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته بودم که شنیدم صدای بلند و آواز اطفالی چند را پس حضرت
برخواست و ناگاه دید کنیزکی حبشه را که میرقصد و اطفالی چند بدور او هستند
پس حضرت فرمود ای عایشه بیا و تماشا کن من رفتم و چانه خود را بر دوش پیغمبر
گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت دو مرتبه فرمود آیا سیر شدی
و من گفتم نه میخواستم که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت بدانم که تا چه قدر از
برای من صبر می‌کند که ناگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیزک متفرق شدند
و حضرت فرمود که می‌بینم شیاطین جن و انس را که از عمر می‌گریزند عایشه
گفت که پس من برگشتم و نیز بغوی در کتاب مذکور در باب مناقب عمر بن خطاب
از جمله حسان روایت کرده است از بریده که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بیکی از جنگها رفت و چون برگشت کنیزکی سیاه بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله
من نذر کرده ام که اگر از این سفر بصحت مراجعت نمائی من در پیش روی تو دف

بزنیم و غنا و خوانند که کنم حضرت فرمود که اگر نذر کرده بزن و اگر نه مزن پس
شروع کرد در زدن و ابوبکر داخل شد و او میزد پس علی داخل شد و باز
مشغول زدن بود که عثمان داخل شد و هنوز میزد که عمر داخل شد پس آن
کنیز دف را در زیر مقعد خود گذاشت و بر آن نشست پس حضرت فرمود بدرستیکه
شیطان از تو میترسد ای عمر زیرا که من نشسته بودم و آن کنیز میزد و ابوبکر
و علی و عثمان داخل شدند باز میزد و چون تو داخل شدی دف را انداخت
و امام بخاری در کتاب صحیح خود بابی قرار داده است باین عنوان باب استحباب
لعب السودان فی العیدین یعنی این بابی است در بیان استحباب بازی کردن
حبشیان در دو عید عید ماه رمضان و عید قربان و در آن باب از این
قبیل احادیث نقل کرده است و روایت کرده اند از عایشه که در روز عید
کنیزان خود را امر نمود که از برای او دف زنند و رقص کنند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بیدار بود لکن جامه بر روی مبارک انداخته بود ناگاه ابوبکر
داخل شد و خواست که کنیزان را منع کند پس حضرت او را از این اراده منع کرد
پس علی داخل شد و چون دید که پیغمبر و ابوبکر متغیر نشدند و کنیزان نشسته اند

۲ دیگر

او نیز متعرض نشد که تا عمر داخل شد و چون کنیزان او را دیدند دست از
رقص کشیدند و دف را در زیر پای خود گذاشتند پس عمر بآنها گفت یا عدوات
انفسهن اتهبننی و لا تهبن رسول الله یعنی ای دشمنان خود آیا از من میترسید
و از پیغمبر خدا نمی ترسید پس حضرت فرمود که ای عمر تو هیچ راهی نرفتی مگر
آنکه شیطان براهی دیگر رفته است و قاضی زکریا انصاری شافعی
در کتاب فتح الوهاب شرح منهج الطلاب در کتاب شهادات چنین گفته است
که رقص نه حرام است و نه مکروه بلکه مباح است بدلیل حدیث بخاری و مسلم در
صحیحین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایستاد از برای آنکه عایشه را
از نامحرم مستور دارد تا آنکه عایشه نگاه کند بحبشیان که بازی میکردند
و میرقصیدند و از جهت آنکه رقص مجرد حرکاتی است بر راستی یا کجی مگر
آنکه با شکستن باشد یعنی انگشتان را بهم زنند که صدا کنند زیرا که رقص
باین طریق حرام است از جهت آنکه شبیه است بافعال مخنثین و مکروه است
شطرنج بازی اند و طرف تا یکطرف و همچنین مکروه است غنا کردن و شنیدن
غنا هرگاه با آلات طرب نباشد مانند طنبور و نی و سرنا و سنج و چهارتار و طبل

واستعمال این الات طرب وشنیدن انها صغیره است وضرورتی بعدالت
شاهد ندارد مکر انکه اصرار بر انها نماید وطاعتش غالب بر انها نباشد
وهمچنین نه حرام است ونه مکروه بلکه مباح است حُدی خواندن از برای
شتر راندن ودف زدن هرچند که حلقه دار باشد از برای اظهار سرور
وخوشحالی در عروسی وختنه وعید ورسیدن مسافر وامثال اینها
وهمچنین شنیدن حدی ودف از جهت اینکه در حلیت اینها اخبار بسیار وارد
شده است بلکه تصریح کرده است نووی نسبت بودن حدی وبغوی نسبت
بودن دف تمام شد کلام قاضی زکریا وجوهری حنفی در کتاب صحاح اللغه
در ترجمه در کله بکسر دال وکاف کفته است که ان نوعی است از بازی
عجم وابو عمر کفته است که ان نوعی است از رقص ودر حدیث مذکور است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کذشت بر اصحاب درکله پس فرمود بایشان
ایشان سعی کنید ای بنی ارفده تا یهودی ونصاری بدانند که در دین ما
فراخی است وتنکی نیست ودر ترجمه زفن کفته است که بنی ارفده طائفه
هستند از اهل حبشه که رقاصی میکنند تمام شد کلام جوهری وهمچنین حدیث

مع

مدح عشق وعاشق شدن را از عایشه روایت می کند خطیب بغدادی
بسند خود از عایشه وهمچنین ابن المرزبان وابن الخشبول ودارمی ودارقطنی وغیرهم
بسندهای از ابن عباس روایت کرده اند که عایشه وابن عباس هر دو از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم شنیده اند که فرموده مَن عَشِقَ فعفَّ وکتم فمات
فهو شهیدٌ او مات شهیداً یعنی هر کسی که عاشق شود پس عفت ورزد وعشق
خود را پنهان دارد تا بمیرد پس او شهید است وابن سبط اهل سنه قتیل عشق را
شهید میداند ودر کتاب دیوان الصبابه از رافعی شافعی شارح وجیز نقل
نقل کرده است که او شهید عشق را از جمله شهدا میداند وصفدی شافعی در
شرح لامیه عجم کفته است که شنیدم از بعضی که نور الدین شهید را شهید کفتند
با انکه با غلامی محبت بهم رسانید وعفت ورزید وعشق او در دل پدید
تا او را کشت ومحیی الدین نووی مطلق کفته است وشرط کتمان وعفت نموده است
بلکه از جمله شهدائی که غسل ندارند شمرده است کسی را که بعشق مرده باشد
وزنی را که بر سر زائیدن بمیرد خلاصه منظور عایشه از نقل حدیث مذکور
شاید این بوده است که حضرت پیغمبر از راه محبت وشهوت بشریت نقلد عایشه را

در شان حضرت عایشه

دوست می‌داشت هرچند که این حرکات منافی عادت و رتبه و جلالت شان پیغمبری باشد
و مستلزم قدح در خوبی و عدالت او کرده و از برای اثبات مدعی و مؤید صدق این دعوی
شاهدی جعل میکرد که حضرت پیغمبر بحسب بشریت بنحوی که با من سلوک مینمود با دختر
خود نیز سلوک مینمود پس تعجب صاحب کشف الغمه در این مقام مبنی بر یکی از دو جهت
اول آنکه بر تقدیر فرض محال است که این حدیث راست باشد و بر فرض راستی
منظور آنستکه ایشان است بآنچه در طریق شیعه وارد شده است از سبب
تفضیل و ترجیح حضرت فاطمه بر سایر دختران آنحضرت اند هکذا و چون حضرت
فاطمه بعد از بعثت حضرت رسالت و اسلام حضرت خدیجه و انعقاد نطفه
آن معصومه از نور الهی و میوه بهشت و عصمت و طهارت و زوجیت شاه ولایت
و مادر طاهرات حسنین بود و شباهت بحضرت مریم داشتن بخلاف دختران دیگر آنحضرت
چنانکه اشاره کردیم دوم آنکه بر سبیل الزامست بر سنیان و تعلیم شیعیان است طریق مجادله و دلیل
حسن را با ایشان زیرا که اهل سنت عایشه و ابوهریره و عبدالله بن عمر و امثال اینها را
خوب و ثقه و عادل در روایت میدانند و احادیث اینها را قبول دارند و عایشه را
نظر باحادیث خودش و امثال خودش بهتر از فاطمه میدانند و از حضرت رسالت در شان
عایشه

عایشه روایت می‌کند که فرمود خذوا شطر دینکم من حمیراء یعنی فراگیرید نصف دین
خود را یعنی عایشه بلکه اکثر ایشان سب عایشه را کفر و سب خلفا را کفر میدانند
و بنا بر این چون حدیث مذکور طریق اهل سنت است و از عایشه روایت شده است
باو احتجاج می‌شود و شاید باین سبب اعلام علمای شیعه مانند شیخ طوسی و صاحب
کشف الغمه و جمال مفضال آخوند مرحوم امثال این حدیث را در کتب خود حتی در کتب
فارسیه نقل نمایند و متوجه رد و توجیه و تأویل آنها نمی‌شوند هرچند که بحسب
ظاهر مستلزم قدح در عصمت معصومین و منافی ضروری مذهب امامیین باشد
مثل حدیث مقدمه حضرت امیر و کنیزک و مشکوک بودن حضرت فاطمه از دست حضرت
امیر بحضرت رسالت در آن مقدمه و در مقدمه تصدق نمودن حضرت امیر علیه السلام
تمام قیمت **باغی را** که فروخته بود و نگذاشتن چیزی از آن از برای خود
و عیال خود و هم چنین مقدمه خواب دیدن حضرت فاطمه و مسلط شدن شیطان
بر آن معصومه در آن خواب و متشکل شیطان بصورت پیغمبر و حضرت امیر و حسنین
و امثال این امور و اعتماد می‌کنند در رد و تأویل آنها بآنچه در اصول این و کتب
کلامیه و عقاید خود نوشته‌اند و حق آنستکه نقل این احادیث و نوشتن آنها

خصوصاً در کتب فارسیه بدون تعقیب بود یا توجیه خوب نیست زیرا
که مستلزم تشکیک افهام عوام بلکه اکثر خواص نیز میگردد و غالب مردم ملتفت
و فوت برد و توجیه و تاویل آنها نیست و فرق میان حدیث مقبول
و صحیح نزد شیعیان و مردود باطل نزد ایشان و شناختن حدیث موضوع
و مجعول دروغ و موهوم و وارد بر سبیل تقیه از مخالفان و از جهان
شیعیان و بر سبیل مماشاة و اتقاء از ایشان و وارد بر سبیل نوع بر از برائه
امام حجت بر غاصبین حقوق و ظالمین بر ایشان

کار هر کس نیست

فائدة یدل علی جواز بیع المشتری للمشتری بیع الشرط بالمعنی المتعارف و نقله عن ملکه الی الغیر فی زمن خیار البائع
من غیر توقف علی اذنه و رضاه اولاً اصالة الاباحة و ثانیاً العمومات و الاطلاقات الدالة علی جواز
العقود و الایقاعات کقوله تعالی احل الله البیع و قوله ع الصلح جائز بین المسلمین و ثالثاً ان المبیع ملک
للمشتری فی زمن الخیار للبائع مستجمع لجمیع شرائط کونه احد العوضین للبیع و متعلقاً للاجارة و الرهن و الاستیلاد
و غیر ذلک من انحاء التصرف و ان آل الی انتقال الملک مع الانتقال و لا مانع فیه فیجب جواز تلک التصرفات
للمشتری من غیر توقف علی اذن البائع اما الملازمة فبعد الاجماع عموم قوله ع الناس مسلطون علی اموالهم صلی الله

عدم

عدم التوقف علی اذن البائع و اما وجود الملزوم فلما کونه ملکا للمشتری فللاتفاق علی انتقال المبیع عن البائع الی المشتری بمجرد العقد
من غیر توقف علی انقضاء الخیار لانه معنی البیع حقیقة کما ذکروا فی حده و لنقل الحلی فی السرائر الاجماع علیه و لظاهر قول
الامام علیه السلم الا تری انها لو احترقت لکانت من ماله فالقول بتوقفه علی انقضاء الخیار مع عدم الفسخ مطلقا کما عن الاسکافی
او علی انقضاء الخیار اذا کان الخیار لهما او للبائع کما عن الشیخ فی احد قولیه فهو شاذ مردود و اما استجماعه لجمیع
الشرائط المذکورة فلجواز کونه مملکا للعقار غیر وقف و لا رهن و لا ام ولد مقدورا علی تسلیمه فلدونه المفروض و اما
عدم المانع فللاصل و الاجماع علی انه لا مانع سوی خیار البائع و هو لا یصلح للمانعیة لان مقتضی الخیار انما هو تسلط البائع
علی الفسخ المستلزم لتسلطه علی اخذ عین ماله الموجود عند المشتری او مثلها او قیمتها عند الفسخ مع فقدها عنده و رجوع
کل عوض الی صاحبه حال تحقق الفسخ مع الامکان و ظاهر ان هذا لا ینافی تسلط المشتری المالک علی ماله و تصرفه فیه
کیف شاء المستفاد من قوله ع الناس مسلطون علی اموالهم سیما فی المدة التی یختار البائع فیها لجواز انفصال مدة الخیار
عن العقد عنده مدة فیکون البیع فی تلک المدة لازما و ان عرضه التزلزل بعدها کما یکون الترکی فی العکس فلیعمم و اما
نکثر صور الاستعداد فی ابتناء التصرفات الجائزة الصحیحة المتعلقة للعین او الناقلة عن الملک الی الغیر مع ان اللازم علی
الملک المتزلزل قبل الثبوت مع الاستقرار ما صرحوا به من غیر نقل خلاف یعنونه من جواز تصرف الزوجة فی جمیع المهر
بالملک و جمیعه مع الزوج باقل منه او اکثر او مغایره و صلحا او هبة او ابرائه منه او منعها له کلدا او حلدا او نقل
جمیعه الملک الی الغیر مع ان ملکها لجمیع المهر لیس مستقرا بل متزلزل علی ما صرحوا به و انما استقر باحد امور الدخول اجماعا او ردة
الزوج عن فطرة او موته او موتها علی المشهور المنصور ثم ان طلقها قبل الدخول او انفسخ العقد بالعیب رجع الزوج علیها بنصف
المهر ان وجده عندها و فی ملکها و رجوع نصف العین الیه بالفسخ او الطلاق و ان وجده تالفا او منتقلا عن ملکها و ان کان موجودا
عند الغیر بل عند الزوج ایضا اخذ منها النصف من مثله فی المثلی او قیمته فی القیمی مقدرا بالنصف عند الطلاق و الفسخ و رجع بنصف
المبیع فی صورة المعاوضة دون العوض بلا خلاف و کذا فی صورة الابراء علی المشهور المنصور و من ارادة الجمیع کما فی حد الحال
و مزید الکشف و الایضاح فلیراجع مباحث الصداق من النکاح فی شرح اللمعة و غیره و کذا مباحث الخیار او التصرف
فیما فیه الخیار و قد اشار شراح القواعد الی ما ذکرنا عند شرح قوله نعم له الانتفاع بالمنافع و الوطی فان خلت فالاقرب الرجوع الا

القيمة مع فسخ البايع فقال ان رجع القيمة وجه وهو يريد لو كان الخيار للبايع او لهما كان للمشتري التصرف بالاستخدام
والانتفاع والوطي لانها تصرفات تابعة للملك اذ المشتري قد ملك بمجرد العقد على ما تقدم مع انه لا يمنع من
الخيار ولا ينافيه فكذا ما هو ذلك لكن لو حبلت الجارية بوطي المشتري فالاقرب عند المصنف ليس سقوط خيار البايع
في العين ويكون له اخذ القيمة جمعا بين الحقين فان ام الولد لا تخرج به عن حق البايع وخيار البيع اسقاط الا
ما اسقط البايع له والجمع بينهما انه اذا فسخ رجع بالقيمة اي ربما كانت تلفت انتهى ووجه المحقق الثاني وجه الوجه
ان مقتضى الاستيلاد في الملك امتناع خروج ام الولد عنه وبضمان القيمة يحصل الحقين وبحتمل اخذ العين لسبق حقه على
الاستيلاد والاصح الاول انتهى ثم قال عند شرح قوله ليس للمشتري الوطي في مدة الخيار المشترك او المختص بالبايع على
الاكثر ما لفظه هذا والاشكال في عموم الناس مسلطون على اموالهم ودعوى انه زمان لا الاستيلاد للموجب لسقوط خيار
البايع ويضعف بمنع الدلالة وبان هذا قائم مقام الانهدام فانه زمان يؤدي الى المرض والتلف انتهى كلامه زيد اكرامه اقول
ومن قبيل ما ذكره من الانهدام المؤدي الى التلف انتهى اللباس والفرش والمركوب المؤدي الى الهلاك والتزال المؤدي
الى التلف كثيرا او في انصافه عند شرح قوله وكذا العتق على اشكال ولا ينفذ الا باذن البايع على اشكال نشا من مصادفته
الملك ومن تعلق حق البايع بالعين فقد يسوغ ابطاله انتهى وقال في المحقق الثاني في الايضاح عند شرح قوله وكذا العتق
ما لفظه اقول نشا من مصادفة الملك لان العتق مبني على التغليب ومن صيانة حق البايع في العين المستغنية عن الابطال فان قلنا به
فاذا فسخ البايع انتقل الى القيمة المتوقعة والاقوى عندي صحة عتق المشتري اذا كان الخيار للبايع انتهى وعند شرح قوله فان حبلت
حالا قرب بانفسه اقول وجه القرب الجمع بين الحقوق لمشروعية الاستيلاد ويحتمل اخذ العين لتقدم حقه على الاستيلاد
والاقوى الاول انتهى وعند شرح قوله او المختص بالبايع على اشكال اي في اعتباره اقول نشا من حصول الملك المقتضي للاباحة
ومن تعلق حق البايع والتحقيق ان قلنا بعدم منع الاستيلاد من استرجاع العين لا يمنع وان قلنا بمنعه احتمل منعه لانه
لا يمنع حق الغير ومن انه غير ملزوم له وهو ملكه والحق عندي ان له الوطي وعلى قول من يمنع الملك قبل انقضاء الخيار لا يجوز
له الوطي وكذا اقول من توجب التقويم على الشريك بنفس الوطي انتهى كلامه زيد اكرامه اقول وفي الوطي نظر اذ العتق
اختيار المؤدي الى امتناع رجوع العين الى البايع وعدم تجويز البيع والوقف والهبة مع امكان رجوعها الى البايع

بان

بان ترجع الى المشتري بخيار او مع وجود مثلا قبل انقضاء مدة خيار البايع ثم ان العتق فيه شبهة عبادة على المشهور
والنهي في العبادة يقتضي الفساد وعندنا فكيف يجوز هو ولا يجوز شبهه من الوقف وبعض انواع الهبة مع اشتراكها
في كونها عبادة وكذا البيع وغيره من المعاملات مع ان النهي فيها لا يقتضي الفساد على المشهور المنصور الا ما خرج بدليل
خاص ثم ان قول العلامة بمجرد ليس باطلاق حتى لا يجوز خلافه مع قيام الدليل على خلافه وكذا الاشكال في بعض
الموارد دون بعض وكذا استثناء الشهيد رحمه الله صورة حمل الامة من المشتري عن حكم المنع من بيع ام الولد وجعل الشهيد
الثاني في المسالك ضابط التلف في زمن الخيار فقال ان المتلف ان كان المشتري فلا ضمان على البايع مطلقا لكن ان كان
له الخيار او للاجنبي وختار الفسخ رجع على المشتري بالمثل او القيمة ان كان مثليا وان كان التلف بافة من عند الله فان كان الخيار
للمشتري او له وللاجنبي فالتلف من البايع والا فمن المشتري انتهى وظاهر ان المخرج عن ملك المشتري باذن في حكم التالف
ان كان موجودا عند غيره معلوم كالاظهر انه في حكم تلف المهر فتامل جدا فيما قررناه حكم ما لو تلف بعض المبيع او تعيب
المبيع كلا او بعضا بما فيه ورائه او بفعل المشتري ثم انفسخ البيع بالخيار فله استرداد ما بقي ومثل او قيمة التالف وارش المعيب ولم
في المبعض خيار تبعض الصفقة وكذا حكم الاجارة في مدة الخيار ولو مازيد في المدة من البايع او غيره فان الاجارة المطلقة
لازمة فاذا فسخ البايع بالخيار انتقل المبيع الى ملكه مسلوب المنفعة فيصير معيبا بذلك فيستحق البايع ارشه بالنسبة الى المدة
المتاخرة عن وقت الفسخ وان كانت زائدة عن مدة الخيار للزوم الاجارة وعدم تسلط على المستاجر بوجه كالاستطالة ولا
للزوج في المهر المستقل على المشتري اثما ويكون تلف المنفعة كتلف العين كما في المغصوب بغير فرق الا في جواز الاتلاف
وعدمه والطلاق الضمان وتقييده بما بعد الفسخ كما هو واضح ومما ذكرناه ان لا حاجة في جواز الاجارة لا انفصال مدة الخيار
عن زمن عقد البيع لتقع الاجارة في المدة التي لا خيار فيها حتى لا يلزم تعليق الاجارة اللازمة على البيع المتزلزل فيلزم تزلزل
اللازم او لزوم المتزلزل كما ارتكبه بعض الاصحاب فتامل جدا في هذا الباب ويجوز للبايع الاشتراط على المشتري ان لا
يتلف المبيع ولا يخرجه عن ملكه في مدة الخيار وفيه اشكال لمنافاته لمقتضى العقد واصالة الجواز وكونه كاشتراط العتق وتاخير
الاقباض ومنع كونه منافيا لمقتضى مطلق العقد بل العقد المطلق وعلى تقدير الجواز فعل اذنه الظاهر الاصالة العدم وكونه فايدة

الشرط ظاهرا او ظاهر قوله عليه السلم المؤمنون عند شروطهم واوفوا بالعقود وعلى تقدير اللزوم فلو خالف والتلف فلا ريب في
استقلال حق البايع الى القيمة لبطلان التكليف بالمحال في الدنيا بلا خلاف وكذا لو اخرجه عن ملكه لكونه ملكا للمشتري وان
كان التصرف ذاك منهيا عنه لتعلق حق البايع لعدم دلالة النهي في المعاملات على الفساد على المشهور المنصور فتامل واعلم ان اختلافات
والاقوال انما حدثت في عصر واحد بل بالتدريج وتحقق الاختلاف في الاعصار والامصار كالاختلاف على المصطلح وحينئذ
ملاحظة الاقوال المنقولة في القراءة خلف الامام حيث زادت على عشرين قولا الا بعدم تلاحق الافهام والائمة الاعلام
وبه الاعتصام ولقد بلغني عن بعض افاضل المعاصرين سلمه الله انه استدل على عدم جواز البيع للمشتري والطعن بقوله
لا يحل مال امرئ مسلم الا عن طيب نفس منه قال ومعلوم ان من باع شيئا بنصف قيمته مثلا فهو انما يبيع بنية انه يرد الثمن
ويسترد المبيع ولو كان يبيع بغير هذه النية لكان بيعها المحجور عليه فيبطل معه ادراك ولو علم البايع او اخبر بجواز بيع
المشتري في زمن الخيار لم يرض ببيع بثمن الا انتهى هذه خلاصة ما بلغني من مضمون مقاله وكفى فيه اشد الرد لو صح هذا منه لكان في الضعف
بمكان لا يحتمل الصحة اما اولا فلان عمدة وجه المستدل وحيث ان الناس انما هو توهم عدم استحقاق البايع بعد
الفسخ ومع المشتري سوى قدر الثمن الاول وليس كذلك بل على القول بجواز بيعه وعتقه ووطيها واحبالها يستحق البايع
القيمة السوقية للمبيع عند الفسخ مع تلفه عند المشتري وان كان [illegible] كما صرح به العلامة وغيره ولو زادت عن الثمن
الذي وقع عليه البيع الاول بكثير كما في سائر الضمانات والغرامات واما ثانيا فلان البايع لا يعلم الغيب ولا يتخيل عنده ان
لا يقدر على رد مثل الثمن فينبغي على قول المستدل بطلان البيع لو تعذر عليه الرد ولو بعذر شرعي من اعسار او منع جائر فما يفعل
البايع حينئذ فليفعل حين التلف المشتري ببيع او عتق او وطء او نحوها واما ثالثا فلان المفروض صحة البيع الاول ووقوعه
عن طيب نفس من البايع المستلزم لجواز تصرفات المشتري من الجلوس والسكنى والركوب والوطء والاستخدام وان آل الى الاحبال
وكذا العتق على الشك كما عرفت من اعتراف العلامة وغيره به وكذا كل منافع المبيع من الثمرة والنتاج والاجرة لا غير ذلك
فلو لم يصح البيع الاول لم يملك المشتري النماء والمنافع ولا التصرفات المذكورة الا بعقد مستانف من اجارة او اعارة او
صلح او نحو ذلك كلها الا هي وهو باطل قطعا بالاجماع الى المعين بانتقال المبيع الى ملك المشتري بمجرد البيع من غير توقف على انقضاء
مدة الخيار كما اشرنا اليه آنفا وبالنص المذكور سابقا من قوله عليه السلام انها لو احترقت لكانت من ماله فيحل له مال امرئ مسلم

١١

ان اراد به مال المشتري فهو مسلم ولا يضره ولا ينفعه وان اراد به مال البايع فهو فاسد قطعا كما عرفت
من دلالة النص والاجماع المنقول عن السرائر بل المعلوم كما هو ظاهر على خروجه عن ملك البايع وماله المجرد عنه الى المشتري
عن رضاه على ما حدده اه البيع وان جاز له الفسخ بعد رد مثل الثمن بل النص على النهج الذي عرفت قوله و
معلوم فيه انه يكفي في رده مثل قول الشاعر ما كل ما يتمنى المرء يدركه تجري الرياح بما لا تشتهي السفن
ومعلوم ان من اشترى سلفا فانما اشتراه بنية ان يشتري رخيصا ويبيعه غاليا فيربح ويزيد قيمته عن الثمن كثيرا
وان من باع نسيئة فانما يبيع غالبا بما يزيد عن قيمة الوقت بسبب ان للاجل قسطا من الثمن وكذا اذا اشترى
للتجارة وسافر الى البلاد البعيدة وارتكب مشاق شديدة فانما يفعل ذلك بنية ان يربح ربحا كثيرا او كذا من تزوج
وخسر [illegible] وصرف مالا جزيلا واصدق صداقا فوق وسعه واتعب نفسه فوق طاقته فانما يفعل
ذلك بنية انه سينتفع ويستمتع ويستلذ بملك المراة مدة مديدة ويرزق منها اولادا ومن ابنائها او اقربائها [illegible]
من ابويها واقربائها ما يصل منها اليه والى اولاده ولو كان عالما بتلك المعاملات او شرح بخلاف تلك
النيات لكان بيعها المحجور فيبطل عقوده وصدقاته ولا يحل شيئا فانه واذا اجاب على قول المستدل ولو
كان علم انه ينفق لمرض عنده الحج العوامل الكثيرة والتنزل للقيمة لما اشترى سلفا او التزوج لما
باع نسيئة بحيث زاد على المراد كثيرا او خسره في التجارة بسرقة او غرق او حرق او بقتل بسبب ذلك المال او موت
الزوجة قبل الدخول لم يرض بتلك المعاملات اصلا ولو رضي بها لكان بيعها قطعا فيلزم ان لا يصح
ولا نكاح غالبا الا من عالم بالغيب معصوم عن الخطاء والسهو والنسيان على المشهور المنصور بين اهل الايمان
دون غيرهم فلا يجوز الا منهما [illegible] فانه يلزم ذلك المحذور عدم [illegible] المعصوم ايضا وبطل هذا الا
سقط قال المحقق الثاني في شرح القواعد ان قول المصنف [illegible] في الفصل الثاني من كتاب الاجارة
فان كان المدعي المالك [illegible] هذه العبارة قد ذكر جماعة انهم كانوا يحتجون فيها عند المصنف [illegible]

و اطبقوا على اد عقيا الى الا صلاح وحيث لم يصلح ما المصنف مخلو الهيانات و ملابسات ولا ريب ان الزام غلط
العبارة وفي اسهل من تلك التاويلات المستهجنة انتهى كلامه زيد اكرامه وحيث بان ان المذهب
الزيف من الصحيح وصار القول بالمنع كرماد اشتدت به الريح فلنختم المقال بحمد الله المتعال والصلوة والسلم على النبي والآل

سیاهه عدد کتابهای کربلائی زین العابدین ولد کربلائی کرم

کتاب عین الحیات ۱	کلام الله ۱	صحیفه کامله ۱	نصف تاریخ نادری ۱
بیاض دعا بزرگ ۱	بیاض دعا کوچک ۱	دعوات زیارت نامه ۱	بیاض مرثیه ۱
العقائد دعوات ۱	رساله بابا فرج الله ۱	کتاب راه نجات شعر ۱	کتاب تحفة السلاطین ۱
تجوید نظم و نثر ۲	ترسل ۱	رساله قمر بقم ملا محمد علی رحمه الله ۱	